

ناصر کبیر به اتفاق همراهان خود در زمستان سال ۲۹۰ هجری (روزهرمزد بهمن) به طبرستان رسید و در دشت گازر واقع در تمنجاده اردو زد. جنگ بین سپاهیان ناصر کبیر و عبدالله بن محمد نوح مدت چهل روز ادامه داشت بطوریکه ابن اسفندیار تصریح نموده است^{۸۸} مردم آمل اموال و فرزندان خود را از ترس به روستاهای دوردست فرستادند، در اثر کوشش و پی گیری ناصر کبیر و محمد بن هارون و سربازان جنگاور آنان سرانجام عبدالله بن محمد بن نوح شکست خورد و سربازانش رو به هزیمت نهادند. و بدما مطیر رفتند ولی پس از این واقعه بین محمد بن هارون و اسپهبد شهریار و گوکیان دلمی نیز جنگی اتفاق افتاد که بدشکست محمد بن هارون منتهی گردید. امیر اسماعیل سامانی لشکری از بخارا به فرماندهی پسر خود احمد به کمک ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح به طبرستان گسیل داشت، احمد که با پسر عموی خود ابوالعباس نظر موافق نداشت برای رسیدن به طبرستان به کندهی حرکت کرد تا عبدالله بن محمد بن نوح در جنگ با ناصر کبیر مغلوب شود. ابوالعباس که از نیت احمد بن اسماعیل آگاه بود علت شکست در جنگ با ناصر کبیر را مسامحه احمد بن اسماعیل دانسته و مراتب را به امیر اسماعیل گزارش داد. امیر اسماعیل پس از دریافت نامه ابوالعباس فرزند خود احمد را به بخارا خواند و او را مورد مواخذه و ملامت قرار داد.

دستگیری و مرگ محمد بن هارون سرخسی

ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح بعد از وقوع جنگ با ناصر کبیر در طبرستان بهری عزیمت کرد و نامهای برای شخصی بنام پارس که به نمایندگی از طرف او در گرگان حکومت میکرد فرستاد و نوشت که هیچگاه از کار تعقیب محمد بن هارون غافل نشود و تا سرحد نهائی (مرگ) در این راه بکوشد.

پارس برای دستگیر کردن محمد بن هارون حیلای اندیشید و نامه‌ای به عنوان امیر اسماعیل سامانی نوشت و به بخارا ارسال داشت وی در این

۸۸- تاریخ طبرستان به تصحیح مرحوم اقبال آشتیانی صفحه ۲۶۲.

نامه تقاضا کرده بود که نشان و علم و علامت خاص و انگشتری خویش را بفرستد، امیر اسماعیل پس از آگاهی بر منظور پارس اشیاء درخواستی را برای وی فرستاد، در همین روزها محمد بن هارون ضمن جمع آوری سپاه نار دیگر به آمل نزدیک شد و پارس طبق نقشه طرح شده آوازه درافکند که امیر اسماعیل خود جهت پیکار با ناصر کبیر و محمد بن هارون به طبرستان آمده است. آنگاه مردی را که از نظر اندام و صورت به امیر اسماعیل شبیه بود لباس سلطنت پوشاند و با علم و نشان پادشاهی در قلب سپاه گمارد، در همین هنگام غلامی از طرف پارس به نزد محمد بن هارون رفت و به او گفت: (ای مرد تو دیوانه شده بیامدی در روی مخدوم خود تیغ کشیده. تا جهانست این معنی کسی نکرده مرا با انگشتری خویش پیش تو فرستاده میگوید در امان منی، سوگندها خورد که عفو کنم و ولایت بتو سپارم و بخراسان نان پدید آرم)^{۸۹} محمد بن هارون پس از دیدن انگشتری و نشان امیر اسماعیل سامانی بفکر فرو رفت و سرانجام حاضر شد که به نزد امیر اسماعیل رفته و از رفتار خویش پوزش بخواهد، پس محمد بن هارون به افراد سپاه خود گفت در اردوگاه آماده باشند و خود تنها به نزد امیر اسماعیل (خیالی) رهسپار گردید، بدین ترتیب پارس با حیل او را به داخل اردوی خود کشاند و در آنجا چهار پاره بند بردست و پای وی نهاد و سپس دستور داد او را با سرعتی هرچه بیشتر به بخارا برند، بطوریکه نوشته اند^{۹۰} محمد بن هارون سرخسی را شبانروز میدوانیدند تا به بخارا پیش امیر اسماعیل سامانی بردند، امیر اسماعیل دستور داد او را همچنان گرد شهر بخارا بگردانند و بعد از آن وی را در خانهای کردند و دیوارها بر آورده تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شد.

افراد سپاه محمد بن هارون نیز جمعی به پارس که حاکم گرگان بود پیوستند و گروهی پراکنده شدند و تا بغداد رفتند و بقیه در طبرستان مقیم گردیدند، ولی ناصر کبیر با افراد خود در گیلان و دیلمان مستقر گردید و

۸۹- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۶۳.

۹۰- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۶۶.

سامانیان هیچگاه نتوانستند به آن سرزمین دست یابند.

اوضاع طبرستان در دوره حکومت کم‌دوام احمد پسر اسماعیل سامانی

ابوالعباس عبداللهدین محمد نوح پسر عموی امیر اسماعیل سامانی که از طرف امیر اسماعیل به حکومت گرگان و طبرستان منصوب شده بود، پس از مرگ وی نیز همچنان در طبرستان به حکومت پرداخت، ولی چون احمد پسر امیر اسماعیل که بعد از پدر عهده‌دار حکومت سامانیان شده بود. با ابوالعباس میانه خوبی نداشت، پس از استقرار در بخارا و فراغت از امور داخلی در سال ۲۹۷ هجری ابوالعباس را از حکومت گرگان و طبرستان معزول کرد و شخصی بنام سلام ترکی را بجای وی تعیین کرد و به طبرستان گسیل داشت. اعزام سلام ترکی به عنوان فرمانروای گرگان و طبرستان از طرف احمد بن اسماعیل بر ابوالعباس سخت گران آمد بهمین علت بدستگیری جمعی از سرداران خود در صد قیام و آشوب بر ضد دولت احمد بن اسماعیل برآمد. در همین هنگام جمعی از بزرگان و سرداران طبرستان از جمله ابوصالح منصور و پارس نامه‌هایی به حمایت از ابوالعباس برای او فرستادند ابوالعباس از طبرستان اعزام گرگان گردید و در نظر داشت که در آنجا به پارس ملحق شده و علم‌طغیان برافرازد ولی جمعی از بزرگان طبرستان از جمله هر مزد کاهه فرماندار تمیشه و رستم بن قارن و اسپهبد شهریار به دیدارش شتافته و او را از رفتن به گرگان باز داشتند ابوالعباس ناگزیر به آمدن رفت و تصمیم داشت که از راه کجور و رویان بدری عزیمت کند، در این هنگام اسپهبد شهریار بدتعقیب ابوالعباس پرداخت تا در دهکده انجیر بدوی رسید، اسپهبد شهریار ابوالعباس را نصیحت کرد و او را از عصیان بر ضد احمد بن اسماعیل بر حذر داشت و گفت: تردیدی نیست که بعد از چندی احمد بن اسماعیل از رفتار خود پشیمان شده و با تو بر سر شفقت خواهد آمد. بر حسب اتفاق در همین موقع شخصی بنام محمد بن حاجر که احمد بن اسماعیل سامانی او را به منظور استمالت از ابوالعباس به طبرستان گسیل داشته بود بدانجا رسید و رضایت خاطر پادشاه سامانی را به ابوالعباس

ابلاغ کرد، ابوالعباس در اینجا از تصمیم قبلی خود منصرف شد و با اطمینان خاطر از طبرستان به بخارا رفت و در آنجا مورد محبت و اکرام احمد بن اسماعیل واقع گردید و سپس بفرماندهی سی هزار سوار منصوب شده به عراق اعزام گردید.

قیام و شورش مردم آمل بر ضد عامل سامانیان در طبرستان

بعد از رفتن ابوالعباس به بخارا سلام ترکی در جمادی الاول سال ۲۹۷ هجری وارد آمل شد و به فرمانروائی مشغول گردید نوشته‌اند^{۹۱} بعد از نهم ماه و بیست روز حکومت در طبرستان روزی شخصی بنام ابی احمد زنراش از محله ناصر آباد به نزد سلام ترکی آمد و از زیادی خراج و ستمکاری مأموران وصول شکایت کرد، ولی این حاکم جبار و خدانشناس بدون توجه بدتظلم و درخواست قانونی رعیت خود دستور داد با پشت گردنی و تیبا او را از دارالحکومه بیرون راندند شخص مذکور در اثر ضربات وارده فریاد زنان از دارالحکومه بیرون آمد و از مردم آمل استمداد خواست. مردم آمل که به سبب ظلم و جور اعمال سامانیان به ویژه سلام ترکی بجان آمده و منتظر فرصتی برای اغتشاش و آشوب بودند به حمایت از ابی احمد زنراش بر ضد سلام ترکی قیام کردند و به دارالحکومه حمله بردند، سربازان و یاران سلام با اسلحه به دفاع پرداختند و سه شبانه روز با مردم آمل در جنگ و کشاکش بودند و برای رعب مردم، بازار شهر و دکانهای آنها را آتش زدند ولی سرانجام در مقابل هجوم بی‌باکانه مردم آمل تاب مقاومت نیاورده تسلیم شدند.

آملیان پس از تسخیر دارالحکومه آن شهر سلام ترکی نماینده اعزامی احمد بن اسماعیل سامانی را دستگیر ساخته و با قهر از آمل بیرون راندند. نوشته‌اند^{۹۲} هنگامی که احمد بن اسماعیل از قیام و شورش مردم آمل آگاه شد دوباره پسر عموی پدر خود ابوالعباس عبداللهدین نوح را به حکومت طبرستان برگزید و او را به همراهی پسر ذوالریاستین به آن سرزمین فرستاد

۹۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۶۶.

۹۲- تاریخ طبرستان صفحه ۲۶۶.

(سال ۲۹۸ هجری).

تسلط ناصر کبیر بر طبرستان

ابوالعباس عبداللہ بن محمد بن نوح فرمانروای برگزیده سامانیان در طبرستان در ماه صفر سال ۲۹۸ هجری زندگی را بدرود گفت، پس از رسیدن خبر مرگ ابوالعباس بدبخارا، احمد بن اسماعیل فرمانی بنام محمد صلوك كه در آن موقع والی ری بود صادر كرد تا به طبرستان رفته و در آن سرزمین فرمانروائی كند، در تعقیب فرمان مذکور احمد بن اسماعیل وزیر خود محمد بن عبداللہ بلعمی را به طبرستان اعزام داشت تا در كار ضبط و تحویل حكومت طبرستان به محمد صلوك نظارت كرده و فرمانروائی او را به نمایندگی از طرف دولت سامانیان تأیید و تأكید نماید.

محمد صلوك با لشكر تحت فرماندهی خود از ری به طبرستان رفت و در نیم فرسنگی آمل فرود آمد تا بلعمی از بخارا به طبرستان رسید و در آنجا بد او پیوست، بلعمی پس از آنكه محمد صلوك را بد فرمانروائی طبرستان در آمل مستقر ساخت از طبرستان بد بخارا پایتخت دولت سامانیان مراجعت كرد. همانطور كه نوشتیم در تمام مدت تسلط عمال سامانیان بر طبرستان یعنی از سال ۲۸۷ تا این تاریخ ناصر کبیر در گیلان بد فرمانروائی مذهبی و سیاسی مشغول بود و سامانیان هیچگاه موفق نشدند كه به آن سرزمین تسخیر ناپذیر دست یابند، ولی در این سال یعنی پس از مراجعت بلعمی از طبرستان بد بخارا عموم مردم سرزمین گیلان و مرز، گرد ناصر کبیر جمع آمده و او را به تصرف سرزمین طبرستان تشویق و ترغیب كردند. ناصر کبیر كه سالها در انتظار چنین موقعیتی بود ابتدا فرزند خود ابوالحسن احمد را بد رویان فرستاد، مردم رویان از آمدن پسر ناصر کبیر بدان شهر خوشحال شدند و عامل سامانیان را از آنجا بیرون كردند، در این هنگام ناصر کبیر از گیلان به كلار رفت اسپهبد كلار به بیعت ناصر کبیر درآمد، سپس از كلار به كورشید رهسپار گردید و پسر عموی خود حسن بن قاسم را بد سپهسالاری لشكر برگزید و به او مأموریت داد تا چالوس را به تصرف در آورد و خود

بدنبال وی بد راه افتاد، هنگامی كه محمد صلوك فرمانروای برگزیده سامانیان در طبرستان از حر كت سید ناصر کبیر و دیلمیان همراه وی بد سوی چالوس آگاه شد با پاترده هزار تن مرد جنگی بد مقابله و جنگ ناصر کبیر شتافت، و سرانجام در محلی بنام بورآباد (نورآباد)^{۹۳} با یكدیگر روبرو شدند و جنگی سخت بین آنان در گرفت، دلاوری و شهامت كم نظیر علویان و دیلمیان در این جنگ باعث شد كه محمد صلوك شكست خورد و سر بازان او پا بد فرار نهادند، گروهی بی شمار از افراد محمد صلوك در این پیکار خونین كشته شدند و خود او شبانه پنهانی بد آمل و از آنجا بد ترتیب بد ساری و گرگان و ری فرار كرد، ابو محمد حسن بن علی معروف به سید ناصر کبیر نیز دو روز بعد از جنگ قطعی مذکور همراه با شادی مردم آمل پیروزمندانه بد آن شهر وارد شد و در منزل حسن بن زید علوی مؤسس و بنیانگذار نیضت علویان در طبرستان فرود آمد. (جمادی الاخر سال ۳۰۱ هجری) و سپس بد تنظیم امور داخلی و عدل و عاطفت پرداخت و شاعران او را برای این پیروزی بزرگ مدح گفتند^{۹۴} و بدین ترتیب دوره حكومت مترزل سامانیان بر طبرستان و گرگان پایان یافت و دوباره این سرزمین بد خیز بد تصرف علویان كه بنیانگذار نیضت ملی در آن سامان بودند درآمد.

مخالفت اسپهبد شهریار با ناصر کبیر

پس از نشر خبر پیروزی ناصر کبیر (ناصر الحق) و استقرار پایتخت حكومت وی در آمل عبداللہ بن حسن عقیقی بد طرفداری از ناصر کبیر در ساری قیام كرد و مردم را بد حكومت دینی و سیاسی ناصر کبیر خواند، چنانكه ابن اسفندیار نوشته است (علمها سپید كرد و مردم را با دعوات خواند و با حشمتی بسیار بد خدمت ناصر آمد)^{۹۵} ناصر کبیر كه در این موقع بد فكر سرکوبی دشمنان داخلی خود بود بعد از آمدن عبداللہ عقیقی بد آمل، لشكری از

۹۳- ابن اثیر «نوروز» نوشته است.

۹۴- رجوع شود بد تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۶۹.

۹۵- تاریخ طبرستان صفحه ۲۷۰.

افراد گیل و دیلم بدو داد و او را به جنگ اسپهبد شهریار باوندی که مخالفش با حکومت ناصر کبیر حتمی بنظر میرسید به کوهستان فرستاد، اسپهبد شهریار پس از آگاهی بر حرکت عبدالله عقیقی بدسوی کوهستان آماده جنگ شد و هنگامی که عبدالله بهارم رسید به کولا رفت و در آنجا به کدین نشست، عبدالله بن حسن عقیقی فرستاده ناصر کبیر بی خبر از کمین کردن اسپهبد شهریار همچنان به راه خود در کوهستان ادامه میداد که ناگاه مواجه با حمله اسپهبد شهریار گردید. افراد لشکر عبدالله عقیقی در اثر این هجوم ناگهانی دست و پای خود را گم کرده بی اراده پایه فرار نهادند، ولی خود عبدالله با همه تلاشی که بکار برد نتوانست از آن مهلکه نجات یابد، سرانجام دستگیر شده و به قتل رسید. پس از این واقعه اسپهبد شهریار سر عبدالله بن حسن عقیقی را از تن جدا کرد و به نزد محمد صلوک عامل برگزیده سامانیان در طبرستان که در این هنگام از ترس ناصر کبیر بهری گریخته بود فرستاد.

درماندگی دولت سامانیان در مقابله با ناصر کبیر

هنگامیکه خبر پیروزی سید ناصر کبیر (ناصر الحق) در جنگ با محمد صلوک عامل برگزیده دولت سامانیان در طبرستان و استقرار وی در آن سرزمین و فرار محمد صلوک به بخارا رسید. احمد بن اسماعیل با عجله محمد بن عبدالله عزیز را با سپاهی به طبرستان فرستاد تا قیام سید ناصر کبیر را سرکوبی کرده و طبرستان را به تصرف درآورد. محمد بن عبدالله عزیز پس از ورود به سرزمین طبرستان. با ناصر کبیر بجنگ پرداخت و چهل روز در این نبرد پافشاری کرد ولی سرانجام شکست خورد و مجبور به عقب نشینی گردید و از این پس ناصر کبیر با قدرت در طبرستان به حکومت مشغول شد.

مقاومت ناصر کبیر در مقابل دولت سامانیان

لشکر کشی احمد بن اسماعیل سامانی جهت سرکوبی سید ناصر (ناصر الحق) که طبرستان و گرگان را بطور کلی از سامانیان گرفته و در آنجا به استقلال فرمانروائی میکرد به علت کشته شدن وی بدست غلامانش

(۳۰۱ هجری) متوقف ماند و سپس بدست فراموشی سپرده شد. ولی چون عده ای از سران قدیمی و مالکان بزرگ طبرستان با نهضت علویان در این سرزمین موافق نبودند، همواره با دولت علویان در طبرستان به مخالفت برخاسته و با آنان مبارزه و مقابله کرده و در کار ادامه حکومت علویان در آن سرزمین کارشکنی می کردند. بطوریکه ابن اسفندیار مینویسد^{۹۶} در این هنگام نیز دو نفر از سران طبرستان بنام هر مزد کامه و شروین پسر رستم چند تن از کسان خود را بمنظور ترغیب و تشویق نصر بن احمد سامانی پادشاه جدید دولت سامانیان به جنگ ناصر کبیر به بخارا فرستادند و سرانجام نصر بن احمد سامانی در اثر تشویق و راهنمایی اینان، الیاس بن الیسع السغدی را با ده هزار مرد جنگی برای پیکار با سید ناصر کبیر (ناصر الحق) به طبرستان گسیل داشت، پس از ورود این سپاه به همیشه ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر که در ساری بود دستور داد خندق شهر ساری را فوری تعمیر کرده و آب بستند و با هزار تن سپاه که همواره داشت آماده کارزار شد و پدر خود ناصر کبیر را که در آمل بود از این جریان مطلع ساخت. ناصر کبیر پسر دیگر خود ابوالحسین احمد را بمنظور جمع آوری سپاه به گیلان و دیلمان فرستاد در این موقع اسپهبد ابو عبدالله شهریار در بالای ساری در محلی بنام بونیاباد لشکرگاه ساخته و تحت عنوان حمایت از سامانیان و یا بهتر بگوئیم عباسیان علم و نشان سپاه که شعار عباسیان یعنی مخالف پرچم سفید نهضت های ملی ایرانی بود برافراشت، لیکن بطوریکه ابن اسفندیار تصریح نموده است^{۹۷} اسپهبد شهریار برخلاف این نشانه ظاهری (علم سپاه) پنهانی سربازان و یاران خود را بیداری ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر به ساری فرستاد. ابوالقاسم جعفر با الیاس پسر یسع فرمانده لشکر اعزامی نصر بن احمد سامانی در حوالی ساری به زد و خورد و جنگ مشغول شد شهادت و دلاوری سید ابوالقاسم و یارانش در این پیکار بقدری نمایان و غیرمنتظره بود که الیاس با تمام آن عده زیاد خود نتوانست بر او فائق آید

۹۶- تاریخ طبرستان صفحه ۲۷۱.

۹۷- تاریخ طبرستان صفحه ۲۷۲.

و پس از تلاش و کوشش فراوان مصلحت در آن دید که پیش از آنکه شکست بخورد ضمن عقد قرارداد صالح سرزمین طبرستان و گرگان را بدون هیچگونه مداخله از طرف سامانیان بسید ناصر کبیر واگذار کند. الیاس پس از عقد این قرارداد طبرستان را به قصد بخارا ترك گفت و فرمانروائی بلامنازع گرگان و طبرستان در اختیار سید ناصر کبیر قرار گرفت و اسپهبد شروین (ملك الجبال) و هرمز کامد نیز چون وضع را بدین منوال دیدند ناگزیر با سید ناصر کبیر آشتی کردند.

ناسپاسی حسن بن قاسم علوی با ناصر کبیر

سید ناصر کبیر فرمانروای پر قدرت گرگان و طبرستان و گیلان هنگامی که از جانب سامانیان خاطر جمع شد چون به امور مذهبی و ریاست دینی بیشتر علاقه داشت فرمانروائی سیاسی این سرزمین را به پسر عموی خود ابو محمد حسن بن قاسم که مردی لایق به نظر میرسید واگذار کرد و پسران خود را که در انتظار فرمانروائی بعد از پدر بودند به اطاعت از حسن بن قاسم مجبور و موظف ساخت. بعد از انجام این کار سید ناصر کبیر، حسن بن قاسم را به گیلان فرستاد و دستور داد تا هر وسندان بن تیدا و خسرو فیروز بن جستان و لیثام بن وردرادو دیگر فرمانروایان و بزرگان آن سامان را که از سید ناصر کبیر روی برگردانده بودند به اطاعت در آورد. نوشته اند^{۹۸} هنگامی که حسن بن قاسم به گیلان رفت، بزرگان مذکور در بالا به علت اختلافی که با سید ناصر کبیر داشتند به حسن بن قاسم پیشنهاد کردند، چنانچه بر ضد ناصر کبیر قیام کند عموم آنان به فرمانروائی وی گردن خواهند نهاد. حسن بن قاسم بدون توجه به محبتهای سید ناصر کبیر (ناصر الحق) با این پیشنهاد موافقت کرد و به اتفاق فرماندهان مذکور رهسپار آمل گردید، هنگامی که به آمل رسیدند حسن بن قاسم به مصلی فرود آمد و نزد ناصر کبیر رفت، پس از چند روز اقامت در آمل روزی حسن بن قاسم به اتفاق یاران

۹۸- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۷۴ و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیر الدین مرعشی صفحه ۱۴۶.

و نزدیکان خود بمنظور دست یافتن به ناصر کبیر به صورت ظاهر به بهانه دریافت دستمزد افراد لشکر به خانه ناصر کبیر رفت. ناصر کبیر که از نیت او آگاه شده بود بیراهه از خانه بیرون رفت و به سوی پای دشت گریخت، حسن بن قاسم به دنبال ناصر کبیر (ناصر الحق) تاخت و او را دستگیر ساخت آنگاه دستور داد وی را به قلعه لاریجان بردند و در آنجا زندانی کردند. پس از دستگیری سید ناصر کبیر (ناصر الحق) سپاهیان آشوبگر حسن بن قاسم و دیلمیان به خانه ناصر کبیر هجوم بردند و اموالش را غارت کردند و زن و فرزندان او را به اسارت بردند. حسن بن قاسم که رشته کار از دستش بیرون رفته بود به ناچار دست به شمشیر و نیزه برد و چند تن را مجروح ساخت تا زن و فرزندان سید ناصر کبیر را از آنان بگیرد، ولی موفق نگردید و آشوبگران او را به ضرب شمشیر از اسب به زیر انداختند و بهمین علت در بین آشوبگران جنگ در گرفت.

سائهای آخر زندگی ناصر کبیر

دستگیری و زندانی شدن سید ناصر کبیر (ناصر الحق) طبق دستور حسن بن قاسم به شرحی که گذشت بسیار تعجب آور و غیره منتظره بود، بهمین جهت مردم آمل حسن بن قاسم را سرزنشها کردند و به افراد لشکر او گفتند: (شما با امام خویش این روا دارید مسلمان نباشید و بدتر از شما در جهان قومی نتوانند بود)^{۹۹} مردم کم کم آماده قیام بر ضد حسن بن قاسم میشدند که لیلی بن نعمان نماینده ناصر کبیر در ساری پس از اطلاع بر چگونگی واقعه مذکور به آمل وارد شد و به طرفداران ناصر کبیر پیوست لیلی بن نعمان به خانه حسن بن قاسم رفت و پس از دشنام دادن بسیار انگشتی داعی کبیر مؤسس و بنیان گزار نهضت علویان را بدزور از دست او بیرون آورد و توسط عده ای از بزرگان به قلعه لاریجان فرستاد تا ضمن آزاد ساختن سید ناصر کبیر انگشتی را به وی تسلیم داشته و با احترام او را به آمل بیاورند، در همین موقع همه اطرافیان حسن بن قاسم از گرد وی پراکنده شده و به

۹۹- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۷۴.

لیای بن نعمان پیوستند، حسن بن قاسم چون وضع را اینطور دید تنها به‌میله رهسپار گردید مردم آمل به تعقیب وی شتافته و دستگیرش ساختند و به‌تدریج ناصر کبیر بردند ناصر کبیر حسن بن قاسم را مورد عفو قرار داد و با او به‌مهر بانی رفتار کرد، بدین ترتیب سید ناصر کبیر باشکوهی فراوان وارد آمل شد و حسن بن قاسم را به گیلان تبعید کرد و دستور داد بدون هیچ‌گونه آزادی در آنجا تحت نظر باشد. ولی بطوریکه در تواریخ طبرستان آمده است بعد از مدتی ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر نزد پدر خود از حسن بن قاسم وساطت کرد و در نتیجه ناصر کبیر او را بازخواند و مورد محبت قرار داد و برای تحکیم مودت در آینده دختر ابوالحسین احمد را به او داد و حکومت ولایت گرگان را نیز بدو سپرد.

حسن بن قاسم پس از ورود به گرگان با ترکان آن ناحیه اختلاف پیدا کرد ناصر کبیر فرزند دیگر خود ابوالقاسم جعفر را برای مقابله با ترکان به یاری حسن بن قاسم فرستاد. ابوالقاسم جعفر که میانۀ خوبی با حسن بن قاسم نداشت طبق دستور پدر به گرگان رهسپار شد ولی در کمات به حسن بن قاسم تعلق ورزید و در نتیجه حسن بن قاسم در مقابل ترکان (ترکمنان) تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر بدقلعه گجین در استرآباد که قلعه بسیار مستحکمی بود پناه برد طبق نوشته ابن اسفندیار^{۱۰۰} این قلعه از عهد شاپور ذوالاکتاف تا آن زمان معمور بوده‌است. ناصر کبیر در اثر وسوسه پسر خود ابوالقاسم جعفر از اعزام قوای کمکی مجدد برای حسن بن قاسم خودداری کرد و حسن بن قاسم زمستان آن سال را در قلعه محصور بود، بطوریکه بیشتر افراد او از سرما بجان آمدند، حسن بن قاسم چون وضع را بدین منوال دید با تنی چند از یاران نزدیک خود از قلعه بدزیر آمده و به لشکر ترکان حمله برد و بمنظور عبور از بین آنان تنی چند از ترکان را کشت، ترکان در اثر این حمله ناگهانی از جلو راه او به کنار رفتند و حسن بن قاسم با سرعت خود را به آمل رسانید و از آنجا نیز در اثر ناراحتی از این پیش آمد به گیلان رفت. ناصر کبیر در سالهای آخر زندگانی خود از دخالت در امور

سیاسی خودداری کرد و فقط به نوشتن کتابهای پیرامون فقه و حدیث و شعر و ادب و رسیدگی به امور دینی و پاسخ به سؤالات مذهبی مردم نواحی مختلف ایران که از علویان پیروی می‌کردند پرداخت. کتابهای صد مسئله در فقه انساب الاثمه و امامت از نوشته‌های اوست. سید ناصر کبیر ملقب به ناصرالحق یا اطروش فرمانروای مستقل گرگان و طبرستان و گیلان سرانجام در بیست و پنجم شعبان سال ۳۰۴ هجری زندگانی را بدرود گفت و با مرگ او اختلاف پنهانی فیما بین حسین بن قاسم و فرزندان ناصر کبیر آشکار گردید.

ابن ندیم درباره ناصر کبیر یا ناصرالحق (امام ناصر بحق) و آثار قلمی او چنین نوشته است: «امام ناصر بحق. حسن بن علی بن حسن بن زید بن عمر بن علی بن حسن بن ابوطالب علیهم السلام، پیرو مذهب زبیدیه بود. ولادتش در... و وفاتش در سال (۳۰۴ هجری) و این کتابها از اوست:

کتاب الطهاره - کتاب الاذان والاقامة - کتاب الصلوة - کتاب اصول الزکوة - کتاب الصیام - کتاب المناسک - کتاب السیر - کتاب الایمان - کتاب الرهن - کتاب بیع امهات الاولاد - کتاب القسامه - کتاب الشفعة - کتاب الغصب - کتاب الحدود - کتاب...

اینها کتابهایی است که ما دیده‌ایم و برخی از زبیدیه برآند که او در حدود صد کتاب تألیف کرده است که ما آن را ندیده‌ایم و اگر کسی از خوانندگان این کتابها را دیده باشد در جای خودش از این کتاب ذکر نماید. انشاءالله تعالی»^{۱۰۱}

دوره فرمانروائی حسن بن قاسم (داعی صغیر) در طبرستان

بعد از مرگ سید ناصر کبیر (ناصرالحق) فرزند او سید ابوالحسین احمد، ابو محمد حسن بن قاسم را که شوهر دخترش بود از گیلان به طبرستان فراخواند و به فرمانروائی دولت علویان برنشاند. حسن بن قاسم از این تاریخ به داعی الی‌الحق یا داعی صغیر ملقب گردید (رمضان سال ۳۰۴ هجری)

ولی ابوالقاسم جعفر پسر دیگر ناصر کبیر از انتصاب حسن بن قاسم به فرمانروائی علویان ناراحت شد و برادر خود ابوالحسین احمد را برای واگذاری کار حکومت موروثی به حسن بن قاسم مورد ملامت قرار داد ابوالحسین احمد ضمن بیان داشتن مراتب لیاقت و کاردانی حسن بن قاسم اظهار داشت که انجام این کار مورد توجه و علاقه پدرش سید ناصر کبیر بوده است، ابوالقاسم جعفر با در نظر گرفتن اختلاف قبلی که با حسن بن قاسم داشت از توضیحات و دلایل ارائه شده توسط ابوالحسین احمد قانع نشد و سرانجام تصمیم گرفت که مخالفت خود را با حکومت حسن بن قاسم (داعی صغیر) اعلام داشته و بر ضد وی فعالیت کند. ابوالقاسم جعفر بهتر آن دید که به ری برود و در آنجا ضمن اعلام اطاعت و پیروزی از سیاست عباسیان برای مقابله و سرکوبی حسن بن قاسم از محمد صلح‌گراکم برگزیده دولت سامانیان در آن سرزمین کمک بطلبد. ابن اسفندیار در این مورد نوشته است: (پیش محمد صلح‌گرا رفت که بشهر ری والی بود تقریر کرد که شعار و علم سیاه کند و سکه و خطبه بنام صاحب خراسان فرماید و او را مدد دهد تا به طبرستان از ایشان بازستاند).^{۱۰۲}

محمد صلح‌گرا با توجه به ناکامی قبلی خود در طبرستان که شرح آن در ورقهای گذشته این تألیف بیان شد در آرزوی تصرف طبرستان و گرگان بود، پیشنهاد ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر را با کمال میل پذیرفت و سپاهی گران در اختیار او نهاد تا به سوی مقصود رهسپار گردد. ابوالقاسم جعفر در سال ۳۰۶ هجری عازم طبرستان گردید و سرانجام به آمل دست یافت، پس از این واقعه حسن بن قاسم (داعی صغیر) ناگزیر به گیلان پناه برد بطوریکه نوشته اند^{۱۰۳} ابوالقاسم جعفر مدت هفت ماه در آمل بود و خراجی بسیار سنگین از مردم آن سامان گرفت و مردم آمل که از ظلم و تعدی وی عاجز شده بودند سرانجام در جمادی الاخر سال ۳۰۷ هجری برضد او شوریدند. حسن بن قاسم (داعی صغیر) پس از اطلاع بر این واقعه از گیلان به طبرستان آمد و

۱۰۲- تاریخ طبرستان به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۷۶.

۱۰۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۷۶ و تاریخ طبرستان و رویان و

مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی به کوشش محمدحسین تسیحی صفحه ۱۵۰.

زامان فرمانروائی دولت علویان را دوباره بدست گرفت مردم طبرستان طبرستان استقرار حکومت وی را با خوشحالی جشن گرفتند حسن بن قاسم با مردم طبرستان به عدل و داد رفتار کرد و برای جلوگیری از تجاوز احتمالی سپاهیان و ایجاد ناراحتی آنان لشکرگاه (پادگان نظامی) را به بیرون شهر منتقل کرد و ساختمانهایی برای سکونت آنان در محلی شهر آمل بنا نهاد. در این هنگام اسپهبد شروین (ملک الجبال) و شهریاروند امید کوه نیز که حمایت جدی مردم طبرستان را در این مورد مشاهده کردند ناگزیر رضایت خود را از حکومت حسن بن قاسم (داعی صغیر) اعلام داشتند و تعهد کردند که به میزان دوره حکومت حسن بن زید علوی (داعی کبیر) به دولت او مالیات پرداخت کنند. بطوریکه از نوشته‌های تواریخ طبرستان مستفاد می‌گردد چون در هنگام پرداخت آن به عهد خود وفا نکردند حسن بن قاسم، ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر را با سه هزار مرد به جنگ آنان فرستاد ابوالحسین احمد با شهریاروند امید کوه جنگ کرد و او را منہزم ساخت، ولی اسپهبد شروین با ابوالحسین احمد صلح کرد و به نزد او آمد، پس از این واقعه ابوالعباس بن ذی‌الریاستین نیز نزد ابوالحسین احمد از شهریاروند امید کوه وساطت کرد و سرانجام آنان را آشتی داد.

جنگ لیلی بن نعمان سردار با شهابت داعی صغیر با دولت سامانیان

حسن بن قاسم علوی ملقب به داعی صغیر پس از استقرار حکومت دولت علویان در طبرستان لیلی بن نعمان را که در زمان حکومت ناصر کبیر در گیلان و ساری فرمانروائی کرده بود به حکومت گرگان برگزید، لیلی بن نعمان سرداری باشهابت و مشهور بود و فرزندانش ناصر کبیر او را المویید الدین الله المنتحر آل رسول الله میخواندند، وی بمنظور گسترش سلطه دولت علویان که در واقع دولت ملی منطقه‌ای به شمار میرفت در صدد دست اندازی به ایالت‌های همجوار برآمد ابتدا به سرزمین قومس که در جنوب طبرستان واقع است حمله برد و شهر دامغان را که جزء متصرفات دولت سامانیان محسوب میشد تسخیر کرد. بطوریکه نوشته اند^{۱۰۴} مردم دامغان از لیلی بن نعمان

۱۰۴- احوال و آثار رودکی تألیف سعید نفیسی جلد اول صفحه ۴۰۶ - ۴۰۵

بیروی نکردند و ضمن درخواست کمک از امیر نصر سامانی بدژهای اطراف پناه بردند، چندی بعد قراتکین نامی با سپاهی مجهز بهمقابله لیلی بن نعمان شنافت و در ده فرسنگی گرگان با او جنگید، سرانجام قراتکین شکست خورد و غلام وی بارس بداتفاق هزارتن از یاران قراتکین از لیلی امان خواست و لیلی بن نعمان ضمن ابراز خوشوقتی خواهر خود را به ازدواج او در آورد. ابوالقاسم بن جعفر خواهرزاده احمد بن سهل نیز که جزو همراهان قراتکین بود تسلیم لیلی بن نعمان شد و بدین ترتیب بر تعداد سپاهیان لیلی بن نعمان افزوده شد و قدرت و شوکت وی نیز بالاگرفت. در این هنگام با اجازه و تأیید داعی صغیر به خراسان حمله برد وی موقع را برای این کار با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی خراسان در این هنگام از هر نظر مناسب و بجا تشخیص داده بود.

پیشرفت لیلی بن نعمان بهسوی خراسان ادامه پیدا کرد، بعد از تسخیر سرزمین قومس (سمنان و دامغان و شاهرود حالیه) به نیشابور تاخت و پس از دست یافتن به این شهر (ذیحجه سال ۳۰۹ هجری) دستور داد خطبه را بنام حسن بن قاسم ملقب بداعی صغیر که فرمانروای دولت علویان در ایران و یا بهتر بگوئیم دولت مورد توجه و اقبال ایرانیان و وطن پرست بود خواندند^{۱۰۵} امیر نصر سامانی پس از آگاهی بر این واقعه حمویة بن علی را از بخارا بهمقابله لیلی بن نعمان گسیل داشت، حمویه در طوس با لیلی بن نعمان روبرو شد و بیشتر همراهان حمویه در این جنگ کشته شدند. تا اینکه بار دیگر حمویة بن علی و محمد بن عبدالله بلعمی و ابوجعفر صلوك و خوارزمشاه و سیمجور دواتی به جنگ لیلی بن نعمان شنافتند و جنگی سخت بین آنان در گرفت در این جنگ یاران دولت علویان شکست خوردند و لیلی بن نعمان سردار با شهامت آنان کشته شد یاران و سرداران دولت سامانیان سر لیلی بن نعمان را بریدند و بر سر نیزه کردند و با همان وضع به بغداد

۱۰۵- برای اطلاع بیشتر در این مورد بدتاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتست

تارازی) تألیف نگارنده مراجعه شود.

مرکز بزرگ استعمار و استثمار آن دوره شوم فرستادند^{۱۰۶} (ربیع‌الاول سال ۳۰۹ هجری).

اختلاف داعی صغیر با پدرزنش ابوالحسین احمد

جعفر پسر ناصر کبیر که از ابتدا با حکومت حسن بن قاسم مخالف بود. بعنوان اعتراض به گیلان رفت، در آنجا گروهی به او گرویدند و به اطاعتش درآمدند، امامیان حسن بن قاسم و پدرزنش احمد پسر ناصر کبیر سازش برقرار بود. در این هنگام احمد از طرف حسن بن قاسم در گرگان حکمرانی می‌کرد و حسن بن قاسم در طبرستان به فرمانروائی مشغول بود بهمین جهت هر دو همواره در یاری و همراهی یکدیگر کوشیده و از هیچگونه فعالیتی دریغ نداشتند. لیکن این سازش و هم‌آهنگی دیری نپایید، بطوریکه در تواریخ طبرستان آمده است سرانجام به کدورت و نزاع مبدل شد. ابوالحسین احمد، ابوموسی هارون اسپاهدوست را به سپهسالاری لشکر خود گماشت و او را به جنگ حسن بن قاسم (داعی صغیر) فرستاد. حسن بن قاسم بی‌درنگ بهمقابله ابوموسی هارون شنافت و پس از شکست او را بقتل رسانید. بعد از این واقعه حسن بن قاسم و پدرزنش احمد با یکدیگر آشتی کردند و هم‌آهنگی گذشته را از سر گرفتند.

اختلاف و نفاق در بین فرماندهان محلی طبرستان

داعی صغیر، علی پسر جعفر رازی را جهت وصول باج و خراج گذشته به کوهستان اسپهبد شهریار، و حسن پسر دینار را به کوهستان اسپهبد شروین فرستاد، اسپهبدان مذکور ضمن دادن خراج گذشته بدتزد حسن بن قاسم (داعی صغیر) آمدند و همراه او به استرآباد عزیمت کردند، نوشته‌اند^{۱۰۷} در این هنگام داعی صغیر تصمیم گرفت اسپهبد شهریار و اسپهبد شروین را که همراه وی بودند بی‌خبر و نهانی به قتل برساند، برای اجرای این منظور

۱۰۶- لغت‌نامه دهخدا حرف ل صفحه ۴۰۷.

۱۰۷- تاریخ طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار صفحه ۲۸۰ - ۲۸۱.

موضوع را با ابوالحسین احمد در میان گذاشت، ابوالحسین، اسپهبد شروین و اسپهبد شهریار را از نیت حسن بن قاسم (داعی صغیر) مطلع کرد و آنان به محض اطلاع استرآباد را ترك گفتند و به کوهستان پناهنده شدند. حسن بن قاسم به تعقیب آنان شتافت و ضمن جنگهای متعدد و ایجاد خرابی فرزندان آنان را به اسیری گرفت، مطلبی که حائز کمال اهمیت است و در ورقهای گذشته این تألیف نیز به ذکر آن مبادرت شد ایجاد اختلاف و نفاق در بین فرماندهان محلی طبرستان در تمام طول مدت تسلط بیگانگان در ایران مییابد و اگر این فاصله و تفرقه در بین نبود بی تردید توفیق هریک از این فرماندهان که بیشتر آنان هدف ملی و ضد تازی داشتند حتمی و غیر قابل انکار بود.

دستگیری و زندانی شدن داعی صغیر

با در نظر گرفتن برخوردهای مرزی و اختلاف عقیده و خطمشی سیاسی، وجود دولت علویان در طبرستان برای دولت سامانیان نگران کننده بنظر میرسید به ویژه بعد از جنگ نمایان لیلی بن نعمان سردار با شهادت دولت علویان که سرانجام منجر به کشته شدن وی گردید امیر نصر سامانی فرمانروای دولت سامانیان را بیشتر از پیش متوجه این خطر کرد بهمین جهت برای دفع آن به چاره اندیشی پرداخت بطوریکه نوشته اند^{۱۰۹} الیاس بن الیسع را با سپاهی گران بچنگ داعی صغیر فرمانروای دولت علویان به طبرستان گسیل داشت. الیاس در گرگان با داعی صغیر روبرو شد و جنگی بین آنان در گرفت ولی افراد سپاه الیاس در مقابل سپاهیان داعی صغیر تاب مقاومت نیاورده پا به فرار نهادند و خود الیاس نیز در این جنگ کشته شد هنگامی که خبر شکست افتضاح آمیز و کشته شدن الیاس که بهیچوجه انتظار آن نمیرفت به بخارا رسید، امیر نصر فوری یکی از فرماندهان لشکر خود بنام منصور قراتکین ترك را با سی هزار سوار به گرگان اعزام داشت تا ضمن گرفتن انتقام خون الیاس جبران شکست گذشته را بکند. داعی صغیر پس از

آگاهی بر تعداد سپاهیان همراه قراتکین چون یارای مقابله با این سپاه مجهز و گران را در خود ندید به تمیسه عزیمت کرد، بطوریکه نوشته اند^{۱۱۰} در این موقع ابوالحسین احمد پدر زن داعی صغیر به برادر خود ابوالقاسم جعفر که در گیلان بود پیوست و داعی صغیر را در چنین موقعیتی حساس تنها گذاشت. داعی صغیر بدون مطالعه و در نظر گرفتن ایجاد اختلاف و دشمنی با اسپهبدان طبرستان به سرزمین اسپهبد محمد بن شهریار عزیمت کرد، اسپهبد محمد بن شهریار که موقع را برای انتقام گرفتن مناسب دید داعی صغیر را دستگیر کرد و بندبر او نهاد و با همان وضع وی را نزد علی بن و هسودان که نماینده مقتدر خلیفه عباسی در ری بود فرستاد. علی بن و هسودان تصمیم گرفت داعی صغیر را به بغداد اعزام دارد، ولی طاهر بن محمد کاتب که در آن هنگام نزد علی بن و هسودان بود انجام این کار را مصلحت ندانست و بنا به پیشنهاد او داعی صغیر را به قلعه الموت که موطن اصلی علی محسوب میشد برده و در آنجا زندانی کردند، تا اینکه پس از چندی علی بن و هسودان را عموی وی احمد بن مسافر در قزوین کشت و داعی صغیر به یاری خسرو فیروز که یکی از امیران گیلان بود از زندان رهائی یافت و بمنظور جمع آوری سپاه و مقابله با سامانیان به گیلان رفت.

جنگ فرزندان ناصر کبیر با سپاه اعزامی دولت سامانیان

نوشته اند^{۱۱۰} ابوالحسین احمد و ابوالقاسم جعفر فرزندان ناصر کبیر پس از اتحاد با یکدیگر از گیل و دیلم مدد گرفتند و به طبرستان رفتند در این هنگام لشکریان قراتکین پراکنده شده بودند. این دو برادر با سپاه تحت فرماندهی خود از طبرستان به گرگان رفتند و در انتظار نشستند، تا امیر نصر سامانی شخصی بنام احمد طویل را از بخارا به گرگان فرستاد. فرزندان ناصر کبیر با احمد طویل جنگیدند و سرانجام او را مغلوب ساختند. احمد طویل بعد از این شکست به تنهایی به بسطام پناه برد و افراد لشکر وی

به جاجرم و اسفرا این منهزم شدند.

مقابله داعی صغیر با سیمجور دواتی سردار معروف امیر نصر سامانی

داعی صغیر پس از رهایی از زندان الموت و عزیمت به گیلان معتمدان طبرستان را به آن سرزمین فراخواند و با یاری آنان به جمع آوری اموال مدفون در طبرستان و ودیعه‌هایی که در نزد افراد داشت مشغول شد، بدینوسیله دیری نکشید که گروهی انبوه از مردم گیل و دیلم گرد وی جمع شدند. بعد از گردآوری سپاه، داعی صغیر به طبرستان لشکر کشید و ابتدا آمل و سپس ساری را به تصرف درآورد و دو پسر ناصر کبیر را که در گرگان بودند مغلوب ساخت. ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر که پدرزن داعی صغیر بود با او از در صفا و آشتی درآمد. نصر بن احمد سامانی (امیر نصر) این بار برای دفع داعی صغیر و سرکوبی دولت زیدی علویان مستقر در نواحی شمال ایران سیمجور دواتی سردار معروف خود را به گرگان روانه کرد، نوشته‌اند^{۱۱۱} امیر سیمجور بعلت تمایلی که به شیعیان اسماعیلی پیدا کرده بود میل نداشت با شیعیان علوی در افتند^{۱۱۲} بهمین نظر سیمجور داعی صغیر را بمصالحه خواند و از او خواست که از سرگران که تسلط و تصرف آن مورد نظر و علاقه سامانیان و علویان بود درگذرد. لیکن داعی زیر بار نرفت و جنگ بین دو طرف در گرفت (۳۱۰ هجری) داعی صغیر و پدر زنش ابوالحسین احمد سپاهیان سامانی را منهزم کردند، اما فراریان ناگهان برگشته لشکریان داعی را درهم شکستند، داعی صغیر بعد از این شکست به آمل گریخت، در این موقع دوتن از سران سپاه داعی صغیر که از رؤسای دیلم بودند یکی بنام ماکان بن کاکلی و دیگری به اسم علی بن بویه همراه وی به آمل فرار کردند. این علی همان است که بعدها عمادالدوله لقب یافت و با دو برادر دیگر خود سلسله دیلمه (آل بویه) را تشکیل داد. داعی صغیر و ابوالحسین احمد و ماکان بن کاکلی و علی بن بویه در آمل به سرعت تهیه

۱۱۱- الاعلام زرکلی جلد دوم صفحه ۲۲۷.

۱۱۲- سیمجور دواتی یکی از افراد فعال سازمان مخفی باطنیان در این دوره بوده است.

سپاه کرده و سرانجام در آخر ذی‌الحجه سال ۳۱۰ هجری سپاهیان سیمجور دواتی را از گرگان بیرون کردند و مجدداً آن ناحیه را به تصرف خود گرفتند.

توطئه برضد داعی صغیر

نوشته‌اند^{۱۱۳} بعد از بیرون راندن سیمجور دواتی از گرگان حکومت آن سرزمین به ابوالحسین احمد پدرزن داعی صغیر محول شد و داعی صغیر به آمل عزیمت کرد و به فرمانروائی دینی و سیاسی طبرستان پرداخت. این وضع بهمین منوال ادامه داشت تا در سال ۳۱۱ هجری ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر که در گیلان بسر میبرد با برادرش ابوالحسین احمد که در گرگان بود توافق کردند که برضد داعی صغیر علم طغیان برافرازند، در این توافق و یا توطئه چند تن از بزرگان و سرداران بنام طبرستان و گیلان شرکت داشتند، از آن جمله ماکان بن کاکلی و علی بن خورشید و اسفار بن شیرویه و شاموچ، اینان عهد کردند که داعی صغیر را دستگیر کنند و حکومت را از او بازستانند. لیکن داعی صغیر که قبلاً از این توافق محرمانه مطلع شده بود پنهانی گریخت و متحدین مذکور بر طبرستان دست یافتند. در این بین طولی نکشید که ابوالحسین احمد فوت کرد (رجب سال ۳۱۱ هجری) و برادرش ابوالقاسم جعفر در طبرستان مستقر شد. لیکن دولت او نیز دوامی نکرد و سال بعد دارفانی را بدرود گفت.

همکاری ماکان بن کاکلی با داعی صغیر

بعد از فوت ابوالقاسم جعفر ماکان و پسر عموی او حسن بن فیروزان از رؤسای دیگر دیلم با پسر ابوالحسین احمد بنام سید ابو جعفر محمد بن احمد بیعت کردند. لیکن بزودی بین این پسر و ماکان نزاع در گرفت و ماکان منهزم و متواری شد، ماکان چون خیال استیلا بر گرگان و طبرستان را در سر میبرد و اسلانی چند به داعی صغیر که در کوهستان پنهان بود نوشت که بیرون آید و طبرستان را از دست مدعیان بگیرد. داعی صغیر این

۱۱۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۸۵.

دعوت را نپذیرفت و ماکان تنها بجنگ سید ابوجعفر رفت، لیکن از او و از اسفار بن شیرویه که از ماکان روگردانده و به ابوجعفر پیوسته بود شکست خورد، ماکان بن کاکی سرانجام نظر داعی صغیر را جلب کرد و داعی بد او ملحق شد، وی سپاهییانی گرد آورد و بددشمنان خود تاخت. مدعیان او از جمله اسفار بن شیرویه و حسن بن احمد که بعد از مرگ برادر خود به فرمانروائی دولت علویان برگزیده شده بود. از پیش ایشان گریختند. بعد از این واقعه داعی صغیر به آمل وارد شد و مردم آن شهر به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند.

گرفتاری و اظهار عجز امیر نصر سامانی در طبرستان

نوشته اند^{۱۱۴} امیر نصر فرمانروای دولت سامانی در سال ۳۱۴ هجری بمنظور جلوگیری از گسترش میدان متصرفات دولت علویان و سرکوبی داعی صغیر با سی هزار مرد جنگی عازم طبرستان گردید، در این هنگام ابونصر نماینده داعی صغیر در شهریار کوه که امیر نصر از طریق آنجا به طبرستان میرفت پلها و راههای عبور را خراب کرد و امیر نصر سامانی و سپاهیان وی سرگردان و بی آذوقه در آن کوهستان ماندند، امیر نصر پادشاه سامانی که در وضع بسیار اسفانگیزی افتاده بود ناگزیر نماینده ای از طرف خود بدزد داعی صغیر فرستاد و ضمن اعلام اظهار عجز خود در این لشکر - کشی درخواست کرد که بپوش شرط و عهدی که مایل است او را از این مهلکه رهایی بخشد. داعی صغیر عبدالله بن السلام و ابوالعباس ذوالریاستین را به نمایندگی از طرف خود نزد امیر نصر سامانی فرستاد.

پس از مذاکره و تبادل نظر قرار شد پادشاه سامانی به شرط پرداخت سی هزار دینار غرامت بدد داعی صغیر آزاد گردیده و بدسرزمین خود مراجعت کند. بدین ترتیب امیر نصر سامانی با قبول این خفت و پرداخت غرامت سنگین از محاصره یاران داعی صغیر رهایی یافت و بهری عزیمت کرد.

نوشته اند^{۱۱۵} فاتک غلام یوسف بن ابی الساج که در ری بود با دربار خلافت عباسیان از در خلاف درآمد و ری را به سال ۳۱۳ هجری در اختیار خویش گرفت. مقتدر بد نصر بن احمد سامانی (امیر نصر) نامه نوشت تا بهری رود و فاتک غلام یوسف را از آن سامان براند. نصر بن احمد در اوایل سال ۳۱۴ بدان سوشتافت (البته بعد از رهایی از مهلکه طبرستان) فاتک بمحض اطلاع از ورود امیر نصر بگریخت و نصر بن احمد در جمادی الاخر همان سال وارد شهر ری شد و دو ماه در آنجا بماند سپس سیمجور دواتی را از طرف خویش والی گردانید و خود به بخارا بازگشت. لیکن هنگامی که به بخارا رسید سیمجور را طلبید و محمد بن علی صلوك را بجایش فرستاد.

جنگ اسفار بن شیرویه و ماکان بن کاکی در ری

محمد بن علی صلوك حاکم ری تا اوایل شعبان سال ۳۱۶ هجری به کارگزاری در این شهر مشغول بود، در این موقع بیمار شد و در همان حال حسن بن قاسم علوی (داعی صغیر) و ماکان بن کاکی را از طبرستان به ری دعوت کرد و حکومت آنجا را بدیشان بازگذاشت و خود متوجه خراسان شد و چون به دامغان رسید زندگی را بدرود گفت.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی مینویسد: ^{۱۱۶} حسن بن قاسم حسنی (داعی صغیر) با سپاه بسیار از گیل و دیلم سوی ری راند و بر ری و قزوین و زنجان قم و ابهر و دیگر ولایتهای پیوسته به ری تسلط یافت. مقتدر به نصر بن احمد بن اسماعیل (امیر نصر) فرمانروای خراسان نامه نوشت و اعتراض کرد و گفت من مال و خون کسان را بتو سپردم اما کار رعیت را مهمل گذاشتی و بزبونی دادی و ولایت را ناسامان کردی تا سفید جامگان بدانجا درآمدند، و وی را ملزم کرد تا آنها را بیرون کند. نصر فرمانروای خراسان یکی از یاران خود را که از گیل بود و اسفار بن شیرویه نام داشت بدانجا فرستاد و ابن محتاج را که از امیران خراسان بود با سپاهی فراوان همراه

وی کرد که با داعی و ماکان کاکای که از دیلم بود پیکار کند زیرا میان گیل و دیلم کینه و نفرت بود. اسفاربن شیرویه گیلی با سپاه خویش به حدود ری رفت و میان اسفاربن شیرویه گیلی و ماکان بن کاکای دیلمی جنگ رخ داد و بیشتر یاران و سرداران، ماکان کاکای دیلمی امان خواستند و ماکان با جمع کهی از غلامان خود هفده بار بدشمن حمله برد اما سپاه خراسان و ترکان که با آنها بودند مقاومت کردند و ماکان و داعی صغیر سرانجام عقب نشستند و به دیار طبرستان رفتند.

مرگ داعی صغیر و انقراض دولت علویان زیدی در طبرستان

مسعودی نوشته است^{۱۱۷} بعد از شکست داعی صغیر در جنگ ری سپاه خراسان و گیل و دیلم و ترک بسالاری اسفاربن شیرویه به تعاقب داعی صغیر و ماکان بن کاکای پرداختند، ماکان که اسب بسیار داشت سالم جست اما داعی صغیر در نزدیکی آمل پایتخت طبرستان به آسیابی پناه برد و همه یارانش متفرق گردیدند و در آنجا کشته شد.

لیکن ابن اسفندیار درباره مرگ داعی صغیر چنین بیان داشته است^{۱۱۸} هنگامی که داعی صغیر و ماکان بن کاکای در ری بسر میبردند اسفاربن شیرویه سردار معروف امیر نصر سامانی از غیبت آنان در طبرستان استفاده کرده و با سپاه خود به گرگان و طبرستان تاخت، پس از تصرف گرگان یکی از سرداران لایق دیلم را که مرد آویج نام داشت پیش خود خواند و او را اسپهسالار اردو کرد. اسفاربن شیرویه با یاری و معاضدت مرد آویج سردار بزرگ سپاه دیلم که به راستی یکی از چهره های بسیار درخشان تاریخ نهضت های ملی ایران به شمار می رود طبرستان را نیز تسخیر کرد. در این هنگام داعی صغیر برخلاف رأی ماکان بن کاکای از ری به آمل شتافت تا اسفار را مغلوب و منهزم کند. لیکن در جنگ شکست خورد و در اثر برخورد تیر مرد آویج بن زیار که در این موقع یکی از یاران اسفاربن

۱۱۷- مروج الذهب جلد دوم صفحه ۷۴۲.

۱۱۸- تاریخ طبرستان صفحه ۲۹۲.

شیرویه بشمار میرفت کشته شد (۳۱۶ هجری).

برخی از محققان نوشته اند بعد از کشته شدن داعی صغیر اسفاربن شیرویه به ری لشکر کشید و در سال ۳۱۲ هجری آنجا را هم از ماکان بن کاکای گرفت، ماکان از ری به دیلمان گریخت و از این تاریخ به بعد بین اسفار و مرد آویج و برادرش وشمگیر و ماکان و حسن فیروزان کشمکش بود تا اسفار در همین سال (۳۱۶ هجری) بدست مرد آویج و ماکان در سال ۳۲۹ هجری بدست ابوعلی چغانی کشته شدند و میدان بدست وشمگیر و اولاد بویه ماهی گیر افتاد و گیلان و طبرستان ایشان را مسلم شد. از تاریخ ۳۱۶ هجری که سال قتل داعی صغیر است تا دوره تسلط کامل دیالمه بر طبرستان تنی چند از علویان طبرستان و گیلان آلت دست مدعیان مذکور در بالا بودند، لیکن دیگر هیچکدام سیادت و امارت نداشتند و بهمین جهت، باید سال ۳۱۶ هجری را که سال قتل داعی صغیر است زمان ختم دوره امارت و حکومت علویان زیدی در طبرستان دانست.

نعمت حسن بن قاسم علوی (داعی صغیر) را در محله علی آباد در خانه دخترش دفن کردند.

در پایان این مقال باید اضافه کرد که فرمانروایان آل بویه «دیلمیان» مورد حمایت علویان زیدی بوده اند بطوریکه هنگام حمله معزالدوله به عراق پسر داعی (محمد بن حسن زیدی حسنی که در سال ۳۵۳ هجری زیدی به مازندران با او بیعت کردند) در سپاه او بود^{۱۱۹} و پادشاهان آل بویه از جمله عضدالدوله دیلمی به مذهب زیدی توجه و اعتقاد داشته اند.^{۱۲۰}

۱۱۹- تجارت الامم جلد ششم صفحه ۷۸.

۱۲۰- فرج المهموم صفحه ۱۴۵.

محمد بن حسین بن علی بن حسن بن علی الاشرف بن علی بن زین العابدین (ع) معروف به سید ابیض در گیلان قیام کرد.

در این هنگام بین اسپهبد شهریار و استنداریکی از حکام طبرستان اختلاف ایجاد شده بود. اسپهبد شهریار به یاری حسن بویه فرمانروای ری بر طبرستان تسلط یافت. حسن بویه، علی کامه را به نمایندگی از طرف خود در طبرستان گمارد و به ری مراجعت کرد. علی کامه در قصران به کنار جاجرود قصری بنیاد کرد و در آنجا مستقر گردید.^{۱۳۱}

استندار پس از این واقعه سید ثایر بالله را از گیلان طلبید، و برخلاف میل اسپهبد شهریار از وی استقبال کرد و او را به نمایندگی از طرف دولت علویان در چالوس به فرمانروائی گمارد و مردم چالوس و دهکده‌های اطراف نیز با وی بیعت کردند چون این خبر به حسن بویه رسید، علی کامه و ابن عمید را با لشکری به جنگ سید ثایر بالله به طبرستان فرستاد. سید ثایر بالله علوی نیز با جمع آوری افراد سپاهی تشکیل داد و به منظور مقابله با لشکر اعزامی حسن بویه شتافت. سرانجام در محلی که (تمسجاده) نامیده میشد جنگ بین آنان در گرفت، لشکر اعزامی حسن بویه به سرداری ابن عهد و علی کامه نیز از صحنه کارزار گریختند.

سید ثایر بالله پس از این فتح به آمل رفت و به سرای سادات که در مصلاهی آنجا ساخته بودند فرود آمد. استندار نیز با یاران و همراهان خود در محلی بنام (خرمه‌رز) که در بالای آمل واقع است مستقر شد. بطوریکه نوشته‌اند^{۱۳۲} بعد از مدتی بین سید ثایر بالله علوی و استندار اختلاف ایجاد شد. چون ثایر بالله بدون حمایت وی نمی‌توانست در آمل حکومت کند ناگزیر به گیلان عزیمت کرد و در محلی بنام سیاه کله‌رود در قریه میانه که در میان کوهستان واقع است مستقر گردید.

۱۳۱- سیدظهرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نوشته است که: (الحال آن‌وادی را کوشک دشت می‌خوانند و تلی که آنجا است قصر علی کامه بوده است) صفحه ۱۵۴.

۱۳۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سیدظهرالدین مرعشی به تصحیح محمدحسین تسبیحی صفحه ۱۵۵.

ادامه فعالیت‌های علویان زیدی در طبرستان

بعد از کشته شدن حسن بن قاسم (داعی صغیر)، میان ماکان کاکلی و ابو جعفر ناصر بن احمد علوی اختلاف ایجاد شد. ابو جعفر به لارجان رفت و ماکان وی را تعقیب کرد و در ولاروداو و جمعی از یارانش را به قتل رسانید و کار حکومت طبرستان را به اسماعیل بن ابوالقاسم ناصر سپرد. بطوریکه نوشتند. در این هنگام مادر ابو جعفر ناصر بنام خدیجه بمنظور انتقام گرفتن مرگ فرزندش از اسماعیل، بوسیله دو نفر کنیز که اسماعیل فریفته آنان بود با بیشتر زهر آلودی که برای فصد او آماده کرده بودند اسماعیل را مسموم کرد.

بعد از مسموم شدن اسماعیل ابوالقاسم ناصر، کار علویان در طبرستان به ضعف و فتور گرائید بطوریکه اهالی رویان و دیلمان و گیلان از همراهی با ایشان خودداری مینمودند به‌ویژه اسپهبدان طبرستان که از دشمنان بزرگ دولت علویان به‌شمار می‌رفتند آنان را نامعتمد و ظالم شمرند. و همین امر موجب پراکندگی و بی‌تصمیمی علویان در گرگان و مازندران و گیلان گردید. از سال ۳۱۶ تا ۳۵۰ هجری فعالیت‌های پراکنده‌ای در بین علویان زیدی طبرستان وجود داشت ولی هیچ‌یک به نتیجه نرسید.

قیام و خروج سید ثایر بالله علوی در طبرستان

اقدام‌ها و فعالیت‌های بی‌ثمر علویان زیدی در طبرستان از سال ۱۳۶ تا سال ۳۵۰ هجری همچنان ادامه داشت و حکومت گرگان و طبرستان و گیلان در دست آل‌زیار (زیاریان) و آل بویه (دیلمیان) بود. در سال ۳۵۰ هجری برادرزاده ناصر کبیر، ابوالفضل جعفر بن

مراکز مهم فعالیت زیدیان در ایران

همانطور که در ورقهای پیش در این تألیف نوشته شد بعد از شهادت زید بن علی بن حسین (ع) در کوفه (۱۲۱ هجری) یاران و طرفداران وی که سخت مورد تعقیب عمال بنی امیه بودند از عراق به ایران که در آن موقع جایگاه مناسبی برای فعالیت مخالفان حکومت وقت بود رهسپار گردیدند، در بین این افراد یحیی فرزند زید نیز بود که به همراهی و یاری مردم خراسان بر ضد دولت امویان قیام کرد و سرانجام بطوریکه نوشته شد به طرز بسیار وحشتناکی به شهادت رسید (رمضان سال ۱۲۵ هجری) اقدامات و فعالیتهای فکری و سیاسی زیدیان از آن زمان به بعد در نقاط مختلف ایران به ویژه در خراسان و بیهق (سبزوار) و گیلان و مازندران و شهرهای مرکزی مانند قزوین و ری و سمنان همچنان ادامه یافت و سرانجام منجر به تأسیس دولت مستقل علویان زیدی در طبرستان گردید (۲۵۰ هجری). از موارد مهم و قابل ذکر اینست که هم اکنون در بیشتر شهرستانها و دهکدههای ایران مقبره امامزاده زید زیاد است.

نصیرالدین ابی الرشید عبدالجلیل ابن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی درباره مراکز فعالیت زیدیه (زیدیان) در ایران (۵۶۰ هجری) (قرن ششم هجری) مینویسد:

«زیدیان طائفهائی انداز مسلمانان از امت محمد (ص) که به عدل و توحید خدای و به عصمت انبیاء معترف باشند و بعد از مصطفی (ص) امام بحق علی مرتضی (ع) را دانند و نص خفی گویند و معصوم دانند علی را و حسن را و حسین را و بعد از زین العابدین (ع) امامت در زید بن علی (رض) دعوی کنند و بیشتر فقه ایشان فقه بوحنیفه باشد و ایشان را نیز اجتهادی

باشد موافق مذهب شیعه. و در شهر ری مدرسهای معروف دارند و فقهای بسیار برین مذهب هستند و در بلاد عالم چون جبال جیلان (گیلان) و بلاد دیلمان و یمن و طائف و مکه و کوفه این مذهب ظاهر و معروف است. و البته در مذهب تقیه نکنند و در ری سادات بسیارند از نقیبان و رئیسان که این مذهب دارند و مقبول الشهاده و العداله بودهاند. پیش قاضی القضاة الحسن الامتر آبادی رحمه الله علیه چنانکه سید امام ابو الفتح و نکى و در پیش قاضی ظهیر الدین چنانکه خواجه امام بو جعفر گیل که بر بالای همه اصحاب بو حنیفه نشیند و در حضرت مجلس حکم و معدل و مزکی باشد. پس اینکه در بانگ نماز «خیر العمل» زند نه نقصان عدالتشان کنند و نه کسی را زهره باشد که در ایشان طعنی زند و امام ایشان نه امام اصحاب فریقین باشد همیشه بطنوی باشد شجاع عالم زاهد که خروج کند و اهل کوفه بیشتر این مذهب دارند و از کوفه تا بغداد که دار الخلافه است راه بسیار نیست و امیر مکه که سیدی حسنی است این مذهب را دارد و بیرون از آنکه «خیر العمل» زند آشکارا در نماز دست بظاهر فرو گذارند و علم سفید دارند. پس اگر این جمله ملحدی است و ملحد خود همین است بایستی که خلیفه بغداد الحاد از کوفه برداشتی که پنداری بالموت راه دور است. آخر به کوفه خود نزدیک است و این رسم از مکه برداشتی که حرم خدا است. پس معذور نباشد خلیفه که رها کند که در حرم خدا ملحدی آشکارا باشد و سلطانان عالم بایستی که از حدود جیلان و دیلمان برداشتنی که چگونه شاید که سلطانان ممکن باشند و ملحدی ظاهر باشد و امیر اتابک قشقر و سنقر کفحل و جاولی و امیر غازی عباس و امیر عادل غازی عباس و امیر عادل غازی اینانچ اتابک بایستی که این ملحدی از ری برداشته بودندی و نك ۱۳۳ و کن و برزاد (فرحزاد) خراب کرده بودندی که دو سه دیه را چه محل باشد که پنداری را فضیان این شعار را به تقیه پنهان دارند. زیدیان

۱۲۳- در حال حاضر آرامگاه چندتن از سادات زیدیه در ونك و اوین موجود است (در این مورد بمقاله نوشتهها و بناهای تاریخی در تهران قدیم و خارج از شهر به قلم سید محمد تقی مصطفوی در مجله اطلاعات ماهانه شماره ۵۷ آذر سال ۱۳۳۱ مراجعه شود).

خود تقیه نکنند و آشکارا کنند این جمله.^{۱۲۴}

مؤلف کتاب مذکور در جای دیگر کتاب خود درباره اعتقادات و هم‌چنین فعالیت‌های فکری و سیاسی فرقه زیدیه (زیدیان) چنین نوشته‌است: «و اما زیدیه و اخباریه و فطحیه و کیسانیه و مانند ایشان خود را از حساب شیعه شمرند و اگرچه زیدیه در بعضی از فروع مذهب امام ابوحنیفه مگر بدو سه مسئله فقهی که با شیعه باشند چون (خیرالعمل) و دست در نماز گذاشتن و علم سپید داشتن. پس هر طایفه را از این طوائف به ولایت و زمینی و بقعه، غلبه و کثرتی هست چنان که یمن و طائف و مکه که دارالملک اسلام است و کوفه حرم امیر المومنین (ع) است و اکثر بلاد جیلان و جبال دیلمان و در بعضی از بلاد مغرب همه زیدیان‌اند و خطبه و سکه به نام ائمه خود کنند فاطمی عالم شجاع که خروج کرده باشد و البته به نام خلیفه و سلطان وقت خطبه بخوانند و سکه نزنند مگر که قریب‌تر است بدارالملک خلافت»^{۱۲۵}

دکتر حسین کریمان درباره مذهب مردم قصران خارج که شامل نواحی شمالی تهران (شمیرانات) بوده است چنین می‌نویسد: «گرچه در باب نخستین طریقت اسلامی قصران داخل در منابع تصریحی نرفته لکن آبادیهای شمالی قصران خارج که در فاصله اندکی از قصران واقع بودند مانند ونک و کن و فرحزاد و اذون زیدی مذهب بوده‌اند»^{۱۲۶}

۱۲۴- النقض معروف به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض نگارش عبدالجلیل قزوینی رازی به تصحیح محدث‌ارموی صفحه ۴۵۸- ۴۶۰.
 ۱۲۵- النقض عبدالجلیل قزوینی رازی به تصحیح محدث‌ارموی صفحه ۴۹۲- ۴۹۳.
 ۱۲۶- قصران کوهسران منطقه کوهستانی ری باستانی و تهران کنونی تألیف دکتر حسین کریمان صفحه ۷۵۳.

آخرین تلاش‌های سادات زیدیه در ایران

بعد از وفات سیدتایر بالله زیدی تاهنگام خروج سیدقوام‌الدین حسینی مرعشی در قرن هشتم هجری که شیعه دوازده امامی بود از علویان طبرستان به طور آشکار کسی خروج نکرد ولی در این مدت جنبش‌های محلی پراکنده‌ای در مازندران و گیلان به وقوع پیوست که مهمترین آنها به شرح زیر است:

سید ناصر علی در سال ۴۲۶ هجری به منظور جنگ با امیر مسعود پسر سلطان محمد غزنوی به آمل رفت.

سید مهدی علی در رجب سال ۴۳۸ هجری خود را بدقلعه کیان الموت پیوسته و با آنان همدست شد.

سید کیا بزرگ داعی الالحق مهدی با پنجهزار نفر دیلمی در سال ۵۲۱ هجری به منظور جنگ با سلطان مسعود نواده سلطان سنجر سلجوقی به کمک شاه غازی رستم به مازندران رفت.

سید کیا بزرگ داعی الالحق رضا پسر مهدی در اثر شجاعت و نیرومندی که داشت از طرف اسپهبد اردشیر (۶۰۲ - ۵۶۸ هجری) به فرمانداری بخش دیلم برگزیده شد.^{۱۲۷}

سید ابوالحسین الموید بالله عضدالدوله زیدی

سید ابوالحسین الموید بالله عضدالدوله بن حسین بن هارون بن حسین بن محمد بن قاسم بن زید بن امام السبط الحسین بن علی بن ابيطالب (ع) از سادات زیدیه است که در اوایل قرن پنجم هجری در دیلم سکونت داشته،

۱۲۷- دودمان عاوی تألیف ه. ل. رابینو ترجمه سید محمد طاهری شهاب صفحه ۴۸.

وی از دانشمندان به نام فرقه زیدیه است به طوری که نوشته اند سید ابوالحسین در دیلمان به دعوت و تبلیغ مذهب زیدیه پرداخت و تمامی گیل و دیلم اجابت امر او را کردند. شرحی که در باب فضیلت علی بن ابیطالب (ع) نوشته بود آنقدر فصیح و متقن بود که آن را معجزه شمرند از کتابهای معروف او کتاب تجرید و کتاب شرح کتاب البلاء و کتاب تبصره و کتاب الافاده را باید نام برد.

تحصیلات اولیه سید ابوالحسین زیدی در بغداد نزد ابوالعباس بوده و بعد در نزد قاضی القضاة عبدالجبار همدانی به تحصیل ادامه داد. معروف است که سید ابوالحسین در موقع تحصیل در همدان نیمه شب هنگامی که عموم مردم در خواب بودند به خانه قاضی القضاة رفت و او را از خواب بیدار کرد و در مبحثی از حکمت الهی از او پرسش نمود. قاضی از او سؤال کرد که در این وقت شب فقط از برای همین مسئله آمده‌ای؟ سید در پاسخ گفت: فکر کردم شاید امشب بمیرم و تردیدم در این موضوع همچنان باقی بماند!

این دانشمند زیدی مذهب در مدت سکونت خود در دیلمان مورد توجه و احترام عموم دانشمندان اسلامی بوده است.

حکیم الجیشم در کتاب جلاء الابصار مینویسد: «سید ابوالحسین زیدی در روز یکشنبه روز عرفه سال ۴۲۱ هجری جهان را بدرود گفت و در لنگا که محل اقامتش بود مدفون شد. و به احترام وی مردم آن دیار و استندار کیکاوس و نبیره‌های او و اغاب دیالم بر طریقه او هستند».

سید ابوطالب الناطق بالحق یحیی بن حسین زیدی

سید ابوطالب یحیی الناطق بالحق بن یحیی بن حسین برادر سید ابوالحسین الموید بالله زیدی از دانشمندان معروف فرقه زیدیه است که در دیلمان سکونت داشته وی بعد از مرگ برادرش در سال ۴۲۱ هجری زمام امور مذهبی زیدیه را در دیلمان به دست گرفت ولی یکسال بعد یعنی در سال ۴۲۲ هجری در ۸۲ سالگی جهان را بدرود گفت.

ابوالقاسم بن سید ابوالحسین زیدی

ابوالقاسم بن سید ابوالحسین الموید بالله عضدالدوله بن حسین زیدی در سال ۴۲۲ هجری بعد از مرگ عمویش سید ابوطالب یحیی الناطق بالحق ریاست امور مذهبی مردم دیلم را عهده‌دار شد و بعد از مدتی در قریه جازما از بلوک دو هزار تنکابن زندگی را بدرود گفت.

سید رکاب زن کیا

سید رکاب زن کیا از فرزندان سید ابوالحسین الموید بالله زیدی است که فرمانداری بخش تنکابن و رامسر را بر عهده داشته است.

وی به یاری امیره نوپاشا با امیره جهان فرماندار لاهیجان جنگ کرد و او را شکست داد و کشت. به طوری که نوشته اند: سید رکاب زن کیا هنگام ورود به لاهیجان مورد هجوم فرزندان و یاران امیره جهان فرماندار کشته شده لاهیجان قرار گرفت. سید از معرکه بگریخت ولی مهاجمان بر در مسجد اسبه شوران به وی دست یافتند و به ضرب تیر و شمشیر از اسب فرودش آورده به قتل رسانیدند و ریسمان بر هر دو پای او بستند و به بازار لاهیجان برده بدار آویختند این واقعه در سال ۷۶۹ هجری اتفاق افتاده است.

نوشته اند هنگامی که امیره نوپاشا از ماجرا آگاهی یافت به گوله رودبار رفت و از آنجا به رانکو عزیمت کرد و لاهیجان به دست فرزندان امیره جهان افتاد.

امیره نوپاشا که خود مسبب قتل سید رکاب زن کیا شده بود به رانکو رفت و پسر سید رکاب زن کیا را تسلی خاطر داد و او را به فرمانداری تنکابن منصوب کرد. مدت فرمانروائی سادات زیدیه بر تنکابن و رامسر دیری نپائید و سرانجام از دست فرزندان سید رکاب زن کیا بیرون رفت و آنان به یکی از قراء تنکابن که مشهور به شرا به کلایه است توطن اختیار نمودند و حکومت محلی ایشان نیز بدین ترتیب پایان یافت.

درباره ادامه جنبش زیدیه در ایران به ویژه در گیلان در قرنهای نهم و دهم هجری مطالب روشنی در کتابهای مختلف تاریخی نوشته نشده فقط در شرح احوال حرفی اصفهانی شاعر قرن دهم هجری آمده است^{۱۲۸} که وی مدتی در مشهد زیسته و سفری به قزوین رفته و هفت بند معروف ملاحسن کاشانی را در آنجا جواب گفته و شاه طهماسب صله گرانی به وی داده و سفری نیز به گیلان کرده و در آنجا درباره مذهب زیدیه بدگویی کرده و زبانش را بریده‌اند و سرانجام در مشهد در سال ۹۷۱ هجری در گذشته است. وی مردی دانشمند و هنرمند و در عروض و قافیه استاد بوده و نیز منشی زبردست و خوشنویس بوده و غزل را خوب میسروده است. بطور کلی از آغاز تا پایان نهضت علویان زیدی در طبرستان ۲۵ امام و داعی پیدا شدند که گاه میان آنان دوره‌های فترت حاصل شد و گاه هم زمان با یکدیگر بودند و کارشان به کشمکش می‌انجامید. پس از آن زیدیه طبرستان و گیلان در فرقه نقطویه و امامیه (دوازده امامی) مستحیل شدند.

ابوالفتح ونکی

نصر بن مهدی بن نصر بن مهدی ابوالفتح ونکی علوی سیدی دانشمند و فاضل و از مردم ونک ری (تهران فعلی) بوده است. اهالی این دبه همانطور که در متن کتاب زیر عنوان (مراکز مهم فعالیت زیدیان در ایران) نوشته شده، پیرو طریقت زیدیه بوده‌اند و این سید علوی نیز یکی از رؤسای زیدیان ری بوده است.

ابوالفتح نصر بن مهدی ونکی، از ابوالفضل یحیی بن حسین علوی زیدی و ابوبکر اسماعیل بن علی خطیب نیشابوری و ابو محمد عبدالواحد بن حسن صغار و غیر اینها استماع حدیث کرد، و گفته‌اند قاضی ابویوسف در بغداد از او حدیث شنید. بنا به سلسله نسب منقول از سمعانی نسب ابوالفتح ونکی با سیزده واسطه به امام شهید حضرت حسین بن علی (ع) میرسد^۱

قاضی صابر ونکی

نسابه علی بن محمد بن نصر بن مهدی ابوالقاسم ونکی از بزرگان و دانشمندان فرقه زیدیه علویه است. ابوالحسن بیهقی نام علی بن محمد نسابه را در اوائل لباب‌الانساب زیر عنوان «فی ذکر من صنف فی علم‌الانساب فی البلدان» و نیز در فصل فی انساب النسائین من آل رسول‌الله (ص) زیر عنوان (نسابق‌الری) آورده است. وی از منسوبان نصر بن مهدی بن نصر بن مهدی معروف به ابوالفتح ونکی است که ذکرش در پیش نوشته شد.

۱- الانساب سمعانی صفحه ۵۸۶ مجله یادگار سال اول شماره دوم ونک بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

بقعه علی بن محمد بن نصر بن مهدی ابوالقاسم ونکی بنام آرامگاه قاضی صابر در ونک معروف است و مورد احترام و زیارت مردم می باشد. بر سر در آرامگاه قاضی صابر که دارای بقعه و ضریح منبت کاری زیبایی می باشد اشعار زیر بر روی کاشی نوشته شده است:

صد شکر که الطاف خدا با ما شد

فرزند امام چارمین پیدا شد

از مرقدش زاده علی بین شرف

سامان ونک چه سیند سینا شد

آمد ز لقب قاضی صابر نامش

بوالقاسم کنیت چه شد بطحا شد

شادروان سید محمد تقی مصطفوی در کتاب آثار تاریخی تهران درباره بقعه علی بن محمد مایه به قاضی صابر در «ونک» (که یکی از کانونهای مهم زیدیه در ایران بوده) چنین نوشته است: «قریه ونک در فاصله یک فرسنگی شمال غربی تهران از قدیم ترین قراء شهر ری بوده نام آن در کتب قدیم دیده میشود باغ وقفی میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم معروف ناصرالدین شاه در ونک مشهور است. این باغ وسیع و مشجر درختان چنار فراوان که اغلب مانند هفت چنار هر چند عدد آنها از تنه و ریشه درخت چناری کهن سر بر آورده است و درختان توت متعدد و سایر اشجار متعدد میوه دار و سایه دار همیشه یکی از بهترین محل های آسایش مردم تهران بوده و هست. در داخل باغ وقفی مزبور حیاط محصور با کتیبه های بسیار مفصل و عالی از سنگ مرمر و آثار هنری شیوا وجود دارد که مدفن میرزا یوسف مستوفی الممالک و فرزندش حسن مستوفی و دیگر اعضای خاندان مستوفی در اطراف های جنوبی این حیاط واقع می باشد در وسط ضلع جنوبی باغ کنار خیابان باریک قدیمی شرقی و غربی قریه آباد و زیبایی وجود دارد که هنگام آباد نمودن باغ و احداث ساختمانهای آنجا بوسیله

۱- آثار تاریخی تهران تألیف سید محمد تقی مصطفوی به کوشش میر هاشم محدث

صفحه ۲۱۳ - ۲۱۱

۲- رجوع شود به مجله یادگار مهر سال ۱۳۲۳

میرزا یوسف مستوفی ساخته شده است. و چون وی شخص هنر دوست و دانش پروری بوده نوشته های بسیار مفید و قابل توجهی بر روی سنگ مرمر مرقد امامزاده مرقوم رفته است. وضع بقعه از خارج بنائی است هشت ضلعی که مدخل آن در ضلع جنوبی بقعه بوسیله دهلیزی کوچک و چهار گوش به خیابان خارج باغ وقفی ونک مربوط می گردد و از دهلیز مزبور دری هم بداخل باغ باز میشود. داخل بقعه بصورت حرم هشت ضلعی شیوائی است که به استثناء دو ضلع طرفین مدخل حرم، شش ضلع دیگر آن شاه نشین های متناسبی دارد. حرم و شاه نشین ها مفروش و بصورت آبرومندی نگهداری میشود. ضریح چوبی به سبک معروف به جعفری بطول ۲۲۰ متر و عرض ۱۷۸ متر و ارتفاع ۱۸۳ متر در وسط حرم قرار دارد. داخل ضریح سنگ مرقدی از مرمر بطول ۱۴۸ متر و عرض ۱۰۶ متر و ارتفاع ۶۷٪ متر ترتیب داده اند که یکی از نمونه های خوب هنر و صنعت حجاری زمان ناصرالدین شاه بشمار میرود و بر سطح فوقانی آن اشعار و کتیبه های به شرح ذیل مرقوم رفته است «طوبی من اصبر بقضاء الله». این مرقد منور و تربت مطهر امامزاده ذوالمفاخر حضرت ابوالقاسم علی بن محمد معروف به قاضی صابر است که ده واسطه نسبت وی منتهی به حضرت علی بن الحسین علیه السلام میشود و سال هشتصد و کسری است این در مکنون در زاویه قریه ونک مدفون است. الان که جناب جلالت مآب اجل افخم اکرم آقا دام اقباله (یعنی میرزا یوسف مستوفی) متصرف این حدود می باشند بعد از بنای این بقعه رفیع مقرر فرمودند این سطور بر لوح صفحه این مزار فیض منظور گردد.» پس از شرح فوق دوبیت زیر و نام حجار به خط نستعلیق برجسته چنین مرقوم رفته است:

پرسید کسی چه می رسد در خاطر

تاریخ و بنا و نصب لوح زاهر

این بنده شرمنده محمد باقر

گفتم که امامزاده قاضی صابر

عمل استاد عبدالرسول حجار یزدی اصل، طهرانی المسکن از کلمات

«امامزاده قاضی صابر» که ماده تاریخ بنا است رقم ۱۳۰۳ بدست می‌آید. نسب امامزاده که روی سنگ مرقد به شرح گذشته مرقوم گشته است در زیارت نامه يك جا علی بن محمد مکنی به ابی القاسم و ملقب به قاضی صابر و معروف به سید سندالنسا به معرفی شده، در جای دیگر یا علی بن حسین الاصغر ابن الامام علی بن الحسین زین العابدین ذکر گردیده است. ده بیت زیر هم بخط نستعلیق برجسته بر حاشیه سطح فوقانی سنگ نوشته شده است:

در باغ ونك خلد برین پیدا شد

خورشید سپهر از زمین پیدا شد

گوئی که زناف آهوی خطه خاك

يك نامه مشك عنبرین پیدا شد

این قبه و این روضه و این صحن شریف

از باطن اولیای دین پیدا شد

آن را که بد از جنت موعود گمان

زین جنت موجوده یقین پیدا شد

در عهد خداوند عجم ناصر دین

صد شکر که يك خدای بین پیدا شد

از همت عالی جناب آقا

در خلد برین ماء معین پیدا شد

تاریخ بنای این مزار عالی

با تعمیه نظر چنین پیدا شد

یعنی که امامزاده قاضی صابر

فرزند امام چارمین پیدا شد»

قدریان و معتزلیان

در اواسط دوره بنی‌امیه تفکر در مذهب اسلام و اظهار شبهه و تأویل آیات که با شدت و اهمیت خاصی مورد توجه اعراب بود، از طرف جمعی از مسلمانان غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان (خارجی) حشر داشتند و اقتباس بعضی آراء و عقاید از ایشان کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر، جبر و اختیار بود. اول شبهه‌ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۸۶ - ۶۵ هجری) بروز کرد و اظهار کننده این مقاله مبعذبین عبدالله جهنی بود و برخلاف عقیده فرقه مجبره یا جبریه که به طور شدید طرفدار عقاید غیر قابل تغییر اعراب و مورد حمایت خلفای اموی بودند برخاست و قولی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجبره می‌گفتند بندگان قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند. خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث می‌کند و نسبت افعال خیر و شر به افراد ناس نسبت مجازی است. همانطور که مجازی می‌گوئیم: (نهر جریان دارد و آسیاب می‌گردد) و به انسان نیز از راه مجاز نسبت فعل می‌دهیم، و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآن را نیز از همین نظر تأویل می‌کردند.

این عقیده و گفتار خمود کننده با عقاید متحرک و فعالانه ایرانیان که مبتنی بر اختیار فرد بر اندیشه و گفتار و کردار خود در تمام مدت زندگی می‌باشد و قرن‌ها در ایران رواج داشت بکلی مغایر بود. تعلیمات آئین‌های مختلف آریائی حاکی از این بود که هستی یا جهان دارای دو قوه و قدرت فعاله نور و ظلمت می‌باشد. این قوه همواره باهم در حال برخورد

و نزاع و جدال هستند. نماینده نور یا روشنائی «اهورامزدا» و نماینده «تاریکی یا ظلمت» اهریمن نام گرفته بود. در این میان بشر بطور خودمختار و آزاد در بین دو قوه مذکور قرار گرفته است. یاران و پیروان آئین‌های مزدائی و آریائی باید همواره دریاری به نیروی اهورامزدا که مبشر روشنائی و راستی و تندرستی است بشتابند تا نیروی اهورامزدا با اهریمن غالب شده و در نتیجه تاریکی و دروغ و نادرتی و فقر و مرض که از اجزاء قوه اهریمن میباشند از جهان محو گردد. در این گیرودار چنانچه انسان به قوه اهریمنی توجه نموده و به آن کمک کند جهان رو به ظلمت و تباهی خواهد رفت.

در اینجا شعر زیبایی که به جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) نسبت میدهند تأثیر افکار ایرانی را با مختصر تغییری در بعد از اسلام نمایان میسازد:

آدمی زاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود به از این ور شود سوی آن شود کم از آن
یا بقول سنائی:

در توهم دیوی است و هم ملکی هم زمینی بقدر و هم فلکی
ترک دیوی کنی ملک باشی ز شرف برتر از ملک باشی

معبد جهنی که رأی خود را از یک نفر ایرانی متفکر و دانشمند بنام سنبویه یا سیبویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را به قضا و قدر انکار کرد و گفت افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند بطور کامل توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. پیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شدند. ولی فرقه معتزله که بعدها رأی معبد را پذیرفتند از قول این لقب دوری جستند و گفتند ما منکر قدریم و نسبت آنرا به خدای تعالی خطا میدانیم. باید مخالفان ما یعنی جبریه که به قضا و قدر عقیده دارند به این اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند.

معبد جهنی را در سال ۸۰ هجری به قولی حجاج پسر یوسف ثقفی در بصره و به قولی عبدالملک پسر مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مانند غیلان دمشقی و یونس اسواری و جعدبن در هم نیز همین عقیده را اظها داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را به زعم خود تأویل کردند، ولی این موضوع تازه چیزی نبود که از طرف اعراب متعصب در مقررات مطلق اسلامی به زودی پذیرفته شود. در نتیجه مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار گرفت. بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و به اخلاف خود توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه‌های ایشان نماز نگذارند و به عیادت بیماران آن طایفه نروند.^۱

غیلان دمشقی را خلیفه هشام پسر عبدالملک اموی (۱۲۵ - ۱۰۵ هجری) و جعدبن درهم را خالدبن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶ هجری) والی عراق و خراسان به قتل آورد.

ولی رأی قابل توجه و پر اهمیت این گروه متفکر از میان نرفت و روزبه‌روز بر تعداد گروندگان آنها افزوده شد بخصوص وقتیکه ابوحنیفه و اصلبن عطا (۱۳۱ - ۸۰ هجری) از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۱۱۰ - ۲۱ هجری) به تأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.^۲

در ایامی که حسن بصری در بصره به تعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او در ذم دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توجه و ارادت جمع کثیری از مسلمانان را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج به اسم ازارقه که پیروان نافع بن ازرق بودند به سرکردگی قطری بن الفجاءة بر بنی‌امیه شوریدند. قطری با لقب امیرالمومنین به جمع‌آوری خوارج ازارقه و تهییج ایشان بر ضد بنی‌امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها

۱- الفرق بین الفرق صفحه ۵

۲- خاندان نوبختی تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۳۳

در حوالی بصره و رود کارون با عمال امویان زدوخورد میکرد، تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج پسر یوسف بر عراق و ایران بدست مهلب بن ابی صفره از آن حدود رانده شد.

در زمان فتنه ازارقه بین مسلمانان بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رأی داشتند بشرح زیر:

۱- ازارقه می گفتند که هر کس، چه مسلم و چه غیر مسلم مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه صغیره باشد یا کبیره مشکوک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم می آید.

۲- طایفه دیگر از خوارج که صفریه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳- فرقه دیگر از خوارج بنام نجدات می گفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجتماع کرده باشند مشرک محسوب میشود، ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمانان در باب تحریم بر آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب به حرام بودن آن علم نداشته، باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را به رأی علمای فقه واگذاشت.

۴- مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون به انبیای مرسل و کتابهای آسمانی و به حقانیت احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده، ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵- حسن بصری و پیروان او می گفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار نمیروند و منافق از کافری که علنی اظهار کفر می کند به مراتب بدتر است.

واصل بن عطا رأی هیچیک از این فرقه‌ها را که یا به کفر و شرک گناهکاران و یا به ایمان و اسلام ایشان حکم می کردند نپذیرفت، و رأی

آورد که حد وسط این دو محسوب میشد. وی گفت: که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست، بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد، چه ایمان عبارت از يك سلسله خصلت‌های نیکوست که چون در مرد جمع آمد او را به لفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند. ولی به این علت که خصال نیک دیگر در او موجود نیست، و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمی‌باشد. و در حقیقت، مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هردو خارجند و از ایشان کناره‌گیری (اعتزال) جسته‌اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند. ولی اگر مرتکب کبیرهای بدون توجه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است. چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت، با این تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرارگاه او از قرارگاه کفار بالاتر خواهد بود.

واصل بن عطا پس از اظهار این عقیده از استاد خود حسن بصری و پیروانش کناره گرفت و برای مباحثه با طلابی که از او پیروی کردند به گوشه دیگری از مسجد رفت. حسن بصری به اطرافیان خود گفت (اعتزال عنا) از ما کناره گرفت یا از ما جدا شد. و منظورش «واصل» بود. در اثر بیان مخالفان و اصل پیروان وی را معتزله خواندند.

عقیده واصل بن عطا از این تاریخ بنام «المنزلة بین المنزلتین» و اعتزال معروف شد و پیروان او هم اهل اعتزال یا معتزله مذکور خوانده شدند.

واصل با یاری یکی از شاگردان حسن بصری بنام عمرو بن عبیدین باب (۱۴۴-۸۰ هجری) که او نیز از موالی ایرانی بود فرقه بزرگ و پر اهمیت فلسفی معتزله را تأسیس کرد که باعث انقلاب عظیم فکری در جوامع اسلامی گردید. زید بن علی بن حسین (ع) مؤسس و بنیانگذار فرقه زیدیه که شرح احوال وی و یاران و پیروان او در این تألیف آمده است از شاگردان واصل بن عطا بود.

اصول عقاید فرقه معتزله

غیر از عقیده به تفویض و اعتزال و انکار قدر، و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شد. با وجود اختلافی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرد، و آنرا به فرقه‌هایی چند منقسم ساخت. اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که به اصول خمس (پنجگانه) معروف است محفوظ ماند و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا میکرد که به این اصول معتقد بود و آن اصول این است:

۱- توحید: خداوند عزوجل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء جوهر. بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را دریاورد. نه در دنیا و نه در آخرت مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست. بلکه خداوند لم‌یزلی است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشیاء است و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست محدث است.

۲- عدل: خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است. و افعال بندگان را خلق نمی‌کند، بلکه مردم به قدرتی که خداوند به ایشان داده به آنچه به آن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت می‌نمایند. او امر ایزدی جهت اموری است که مصلحت خلق در آنهاست و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب به امور ناپسند و فسادانگیز است. خداوند بندگان را تکلیف به اعمالی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمی‌کند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد. مبادرت به فعل یا خودداری از آن بقدرتی است که خداوند آن را به بندگان خود داده و مالک این قدرت اوست. اگر بخواهد میتواند آنرا سلب کند یا باقی بگذارد.

خداوند قادر است که مردم را به اطاعت خود مجبور سازد و یا

ایشان را از راه اضطراب از معصیت بازدارد. ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هر چه و مرج را مسدود سازد به این ترتیب قرار نگرفته است.

فرقه معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف تقدیر و توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسم و تشبیه و مجبره و غیره، اهل توحید و عدل نیز می‌گویند.

۳- وعد و وعید: خداوند در احکام خویش تغییر نمی‌دهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی‌آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند.

۴- المنزلة بین المنزلتین: که شرح آن در بالا گذشت.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: بر هر مسلمانی به قدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام را بر هر کس که راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده چه کافر باشد چه فاسق، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادون آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نگذارد.

حدیث مجعول «القدریة مجسوس هذه الامة» حربه‌ای بود که دشمنان این طایفه آزادانه بر ضد آنان بکار میبردند. با در نظر گرفتن اصول عقاید فرقه‌های قدریه و معتزله میتوان گفت این فرقه مظهر آزاد فکری و آزاد منشی ایرانی همراه با تعقل و تفکر عمیق فلسفی در مقررات اسلامی متأثر از تعلیمات آئین‌های ایرانیان بوده است.

بدیهی است ظهور این قبیل افکار در حکم اعتراضی است که پیوسته عقل سلیم بشر بر احکام جابرانه و تعلیمات مقرر و محدود نموده است.^۳

فرقه معتزله در دوران بین خلافت مأمون و متوکل یعنی در زمان مأمون و معتصم و واثق (۲۳۲-۱۹۸ هجری) به اوج اقتدار و اعتلای خود رسید، زیرا مأمون خود آشنا به علم کلام و از دوستداران بحث و

۳- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (زرتشت تا رازی) چاپ دوم تألیف رفیع صفحه ۱۴۰

جدل در مسائل فلسفی بود. از زمان متوکل عباسی به بعد قدرت معتزله رو به تنزل گذاشت و پیروان آن سخت مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. برای اطلاع بیشتر در این مورد خوانندگان می‌توانند به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) رجوع کنند. فرقه‌های معتبر معتزله بشرح اسامی زیر ثبت شده‌اند:

۱- واصلیه: پیروان ابوحنیفه واصل بن عطاء الغزال (۱۳۱-۸۰ هجری)

۲- هذیلیه: پیروان ابوالهذیل محمد بن هذیل العلاف (۲۳۵-۱۳۵ هجری).

۳- نظامیه: پیروان ابراهیم بن سیار نظام (در گذشته به سال ۲۳۱ هجری)

هجری)

۴- خابطیه: پیروان احمد خابط.

۵- بشریه: پیروان بشر معتز

۶- معمریه: پیروان معمر بن عباد سلمی (در گذشته به سال ۱۲۵ هجری)

۷- مرداریه: پیروان عیسی بن صبیح ابوموسی مردار (در گذشته به سال ۲۲۶ هجری)

۸- مامیه: پیروان ثمامه بن اشرس (در گذشته به سال ۳۱۳ هجری)

۹- هشامیه: پیروان هشام بن عمرو الفوطی

۱۰- جاحظیه: پیروان عمرو بن بحر الجاحظ (۲۵۵-۱۶۳ هجری) (در گذشته به سال ۳۰۰ هجری).

۱۱- خیاطیه: پیروان ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان الخياط

۱۲- جبائیه: پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (۳۰۳-صصص

۱- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه ۶۶

(۲۳۵ هجری)

۱۳- بهشمیه: پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبایی (در گذشته به سال ۳۲۱ هجری)

طریقت مذکور در حدود سال ۷۴۱ هجری به طور کامل سازمان یافته بود. خواجه شمس‌الدین علی که در آن زمان در سبزوار امیر و سرور سرداران بود از نفوذ فوق‌العاده سید عزالدین بیمنگ شده و وی را رقیب احتمالی خویش می‌شمرد. بدین سبب عزالدین صلاح خویش در این دید که خراسان را ترک گوید و به مازندران برود، ولی سید در بین راه در گذشت و فرزند وی سید قوام‌الدین مرعشی که همراهش بود و خرّقه و لقب شیخی را از پدر دریافت داشته بود، به ساری مازندران رفت و روش پدر را تعقیب و به تبلیغ اصول طریقت خویش و طاعت و ریاضت مشغول شد، و به زودی در رأس جنبش نیرومندی که از طرف درویشان رهبری میشد قرار گرفت و به گفته دولتشاه اهل ساری مازندران مرید شیخ قوام‌الدین شدند و اینان پیرو مذهب امامیه یعنی شیعه اثنی‌عشری (دوازده‌امامی) بودند.

در سال ۷۵۱ هجری نفوذ و قدرت درویشان و شیخ ایشان چنان بسط یافت که کیا افراسیاب چلاوی دانست که فقط در صورت اتحاد با آن فرقه میتواند حکومت کند. پس اصول طریقت ایشان را پذیرفت و مرید شیخ قوام‌الدین شده کلاه درویشانه بر سر نهاد و لباس فقر بتن کرد. ولی از آنجائی که درویشان بر ضد تجمل و ثروت قیام کرده و خواهان برابری همگانی و مساوات بودند. اتحاد ایشان با افراسیاب که از اخلاف خاندان فئودال کهن محلی بود نمیتوانست استوار باشد. در چنین وضعی جدائی و نفاق میان افراسیاب و درویشان اجتناب ناپذیر بود. بنابر این افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و شیخ قوام‌الدین را متهم ساخت که تخم عصیان و یاغیگری می‌پراکند و به زندانش افکند.

مردم پس از اطلاع بر این واقعه به زندان هجوم برده شیخ را به قهر و غلبه آزاد ساختند و زنجیر از دست و پای او برداشتند و به خانه‌اش بردند. فقیهان یعنی نمایندگان رسمی دین (سنی) جانب افراسیاب را گرفتند. بدین قرار همچنان که در خراسان و سبزوار میان روحانیون رسمی مسلمان (سنی) و درویشان صوفی در آغاز جنبش نزاع در گرفت در مازندران

جنبش سادات دوازده امامی مازندران یا قیام سید قوام‌الدین مرعشی

در قرن هشتم هجری در مازندران چندین متصرفه که بدست سلاله‌های کهن محلی اداره میشد (با وندیان، قارنیان، بادوسپانیان) وجود داشت. آل باوند که از دیگران نیرومندتر بود سخت‌مورد نفرت عامه مردم قرار داشت. کیا افراسیاب چلاوی که یکی از بزرگان لشکری مازندران بود آل باوند را که برای نوبت سوم در مازندران استیلا یافته بودند سرنگون و بازپسین امیر باوندی یعنی فخرالدوله حسن را مقتول و زمام امور را در آمل و ساری و نواحی دیگر مازندران به دست گرفت (۷۵۱ هجری) منبع اصلی تاریخ نهضت سادات مازندران همانا تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی میباشد که به سال ۸۸۱ هجری پایان یافته است. مؤلف مزبور که پیرو مذهب تشیع و صوفی است از اخلاف سید قوام‌الدین مرعشی شیخ و پیشوای نهضت سادات مازندران و از هواخواهان پرشور آن جنبش میباشد. ظهیرالدین مرعشی با وضوح تمام از رابطه نهضت سادات مازندران با نهضت سرداران سبزوار به ویژه طریقت حسنیه یعنی طریقت شیخ حسن جویری سخن می‌گوید.^۱ به نوشته ظهیرالدین مرعشی (سید اعظم) عزالدین پدر و سید قوام‌الدین مرعشی که از طایفه سادات مرعشی بود نسبش به امام حسین (ع) امام سوم شیعیان میرسید به‌ریدی و شاگردی شیخ حسن جویری دومین رهبر جنبش سرداران سبزوار درآمد. باری سید عزالدین لقب شیخ را از حسن جویری دریافت کرد و پس از مرگ استاد، پیشوای درویشان حسنیه گشت.^۲

۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۶۶.

۲- دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۸۲.

نیز چنین شد.^۳

افراسیاب به طلب سید قوام‌الدین فرستاد و او را به دیوان خویش خواند تا با فقیهان بحث شرعی کند. ولی شیخ تباعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب گفت افراسیاب بار دیگر خواست شیخ را دستگیر کند ولی مردم سلاح به کف در مقام دفاع از وی برآمدند. پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیک شهر آمل که زنی پنبه زرع کرده بود وقوع یافت. درویشان بانفاق آن زن از شاخ درخت بر حوالی آن مزرع استواری کردند که به لفظ مازندرانی آن را (پرچین) میخوانند. در عقب آن پرچین ایستادند و در حوالی آن پرچین آب روان کردند تا سواران افراسیاب به علت گل و لای نرم شده نتوانند از آن محل عبور کنند. آنگاه شورشیان سپاهیان افراسیاب را تیرباران کردند. افراسیاب زخمی شد و از اسب در افتاد و کشته شد و سه تن از فرزندان او نیز مقتول گشتند و ارکان دولت و لشکر او هم فرار کردند. بیروان سید قوام‌الدین مظفر و فیروز وارد آمل و ساری شدند (۷۶۲ هجری) و دولت سادات در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی به دست سید قوام‌الدین و پس از وی به کف فرزند او سید کمال‌الدین مرعشی افتاد.

طبق مسطورات تاریخ طبرستان در این موقع شخصی به نام امیر قتلغ شاه از جانب حاکم خراسان داروغه ولایت کومش (قومس) بود و قلعه فیروزه کوه در دست کیا جلال متمیر بوده است.

سادات مرعشی در زمان تسلط خود به احیای اراضی بایر در مازندران مبادرت ورزیدند و ساختمانهای فراوان بدست آنان احداث گشت. شهر ساری که مدت مدیدی ویران و از جنگل پوشیده بود در سال ۷۶۹ هجری تجدید بنا شد.

بعد از نهضت سادات مازندران، در گیلان نیز نهضت آزادیخواهانه مردم که سادات آن ناحیه در رأس آن قرار داشتند به ظهور رسید. در آن

۳- برای اطلاع از ماجرای سرداران به تاریخ جنبش سرداران تألیف (رفیع) و همچنین کتاب آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران پژوهش همین نویسنده مراجعه شود.

ایالت عصیان بر ضد فتووالهای محلی پدید آمد و رهبر آن سید امیر کیا بود. سادات گیلان از سادات مازندران یاری طلبیدند و به کمک ایشان در مشرق گیلان، که مرکز آن شهر لاهیجان بود، دولت سادات تأسیس یافت (۷۷۲ هجری) و بیش از دو قرن وجود داشت.

ظهیرالدین مرعشی مینویسد (ممالک مازندران و رویان تا سرحد عراق و قومس تحت تصرف آنان در آمد) در این میان شهر سمنان به ویژه محله زاوگان مرکز تجمع سادات مرعشی بود. به طوری که نوشته‌اند در زمان حمله امیر تیمور گورکانی یکی از سادات مرعشی به نام محمدبن سید مرتضی که در سمنان اقامت داشت به مازندران گریخت.

در حال حاضر مقبره عده‌ای از سادات زیدی و مرعشی در محله زاوگان سمنان پا برجاست و بنام آرامگاه علویان معروف می‌باشد.^۴

دولت سادات مازندران در سال ۷۹۵ هجری به دست امیر تیمور گورکانی منقرض گردید.

پس از مرگ امیر تیمور مردم مازندران بار دیگر قیام کردند و دولت سادات مرعشی بار دیگر در آن سامان مستقر گشت. ولی بتدریج رو به ضعف و انحطاط گذارده و متصرفات آنان محدود گردید تا این که به دست شاه عباس صفوی در سال ۱۰۰۱ هجری به طور کلی منقرض شد.

هم‌زمان با جنبش سادات مرعشی در مازندران (نیمه دوم قرن هشتم هجری) جنبش دیگری در هزارجریب مازندران و نقاط کوهستانی جنوب طبرستان به پیشوائی میر عمادالدین محمود هزارجریبی که از بازماندگان امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان دوازده امامی و صوفی مسلک شیعه مذهب بود به وقوع پیوست. کانون این جنبش در دهکده وری (وریج) چهاردانگه و پریم (فریم) واقع در چهار فرسنگی شمال شه میرزاد در استان سمنان و ۸ فرسنگی شمال شهر سمنان و ده فرسنگی جنوب شهرستان ساری قرار داشت. دولت سادات هزارجریب پس از استقرار (نیمه دوم قرن هشتم

۴- لازم به توضیح است که سید قوام‌الدین مرعشی و سادات مرعشی از شیعیان دوازده امامی بودند که در ادامه نهضت علویان زیدی در قرن هشتم هجری در طبرستان قیام کردند.